

سیری در واقعیت‌های مذهبی

بر اساس بررسی‌های سیدتن از اندیشمندان و

پژوهشگران شرق و غرب

از زکریای رازی، ابن سینا، راوندی، خیام

تا آقاخان کرمانی، کسروی، هدایت، دشتی

و

از نیوتون، ولتر، کانت، هگل، شوپنهاور

تا نچه، فروید، برتراند راسل، اینشتاین

خدا

در آیین های "توحیدی"

تقریباً همه مسلمانان جهان- منجمله ایرانیان- بر این تصورند که تورات و انجیل دو کتابی هستند که از جانب خداوند بر موسی و عیسی نازل شده اند، به همان صورت که قرآن بر محمد نازل شده است. این اعتقاد عمدتاً از تصریح خود قرآن ناشی شده است که: آن خدائی که قرآن را بر تو (محمد) فرستاد، تورات و انجیل را نیز بر موسی و عیسی فرستاد (ال عمران، ۳، ۴۸، مانده، ۴۶، اعراف، ۱۵۷، توبه، ۱۱۱، فتح، ۲۹، حدید، ۲۷، صف، ۶، جمعه، ۵). ولی واقع امر این است که تورات و انجیل، هیچکدام نه کتاب واحدی هستند و نه موسی و عیسی آنها را به صورت وحی از آسمان دریافت داشته اند. در تاریخ مذاهب جهان تنها شخص دیگری به غیر از محمد که مدعی دریافت مستقیم کتابی از جانب خداوند شده، جوزف اسمیت بنیان گذار فرقه مذهب مورمون در آمریکا است.^۱

آنچه امروز در جهان مسیحیت به نام کتاب مقدس (Bible) عرضه میشود، مجموعه ای از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید است که تورات قسمتی از بخش اول و انجیل قسمتی از بخش دوم آن است. عهد عتیق که پنج کتاب اول آن اختصاصاً تورات نام دارد، جمعا شامل ۲۴ کتاب است^۲ که نه تنها به صورت یکجا نازل نشده اند، بلکه تدریجاً و در طول بیش از یک هزار سال توسط افراد یا گروه هایی از کاهنان یهودی به اسم ۲۶ پیغمبری که نامشان بر این کتابها نهاده شده نوشته شده اند. عهد جدید نیز از چهار کتاب اول آن اختصاصاً انجیل نامیده می شود، جمعا شامل ۲۷ کتاب و رساله است که در طول دو قرن توسط افرادی مختلف نوشته شده اند که هیچ یک از آنها از هواربون عیسی نبوده اند. خود عیسی تا هنگام مرگ خویش اساساً از وجود کتابی به نام انجیل بی خبر بوده است.

اصل زیر بنائی هر سه آیین توحیدی این است که آفریننده و گرداننده کائنات خدای واحدی است که در تورات یهوه، در انجیل پدر آسمانی و در قرآن الله نام دارد در هر سه این کتابها آفرینش کائنات و خلقت آدم به دست این خداوند بصورتی مشابه روایت شده است.

پیامبرانی که وی برای نوع بشر میفرستد پیامبرانی مشترک هستند، و قوانین مذهبی که اعلام میدارد قوانینی غالباً مشابهند. با اینهمه، ماهیت آسمانی و زمینی این خدا در آیین های یهودی و مسیحی و اسلام بصورتی چنان بنیادی بایک دیگر تبیین و گاه صریحاً تناقض دارد که غالباً یکی دانستن این سه خدا را غیر ممکن میکند. جهان توحیدی اگر هم در تنوری یک خدای واحد بیش ندارد در عمل دارای سه خدا است که وجوه اختلاف آنها بیشتر از وجوه مشترکشان است.

خدای تورات که یهوه نام دارد (و در تورات ۶۸۲۳ بار از او نام برده شده است) صرفاً خدای قوم یهود است و خودش نیز خدائی صد در صد یهودی است. پیامبرانی که از جانب خود میفرستد منحصرآ پیامبران ملت یهودند و به کفر یا ایمان دیگران کاری ندارند. تعالیم و قوانین آنان کلاً بر این محور میگردد که منافع خاص قوم یهود از هر راهی که لازم باشد حفظ شود، ولو این مستلزم آن باشد که مسائل اخلاقی و انسانی بسیاری زیر پا گذاشته شوند و حقوق مشروع ملت‌های دیگری نادیده گرفته شوند یا کسان بسیاری به ناحق کشته شوند. در جریان حوادث روزمره یا وقایع مهم از قبیل جنگها و بلایای آسمانی و زمینی، یهوه شخصاً از آسمان به زمین میآید تا مسائل مربوط به قوم برگزیده خود را مستقیماً سر پرستی و در صورت ضرورت اداره کند و در همه این موارد در موضع یک خدای یهودی عمل میکند و نه خدای همه اقوام و همه سرزمینها. با پیغمبر خودش قرار داد میدهد که اگر

^۱ - به بخش سیری در تاریخ مذاهب، بخش دین و دانش مراجعه شود

^۲ - این رقم فقط مربوط به متن عبری تورات است، زیرا متن لاتینی تورات که در قرن چهارم میلادی توسط جرونیومی قدیس San Geronimo از یونانی ترجمه شده است و Vulgata نام دارد (و متنی است که مورد قبول کلیسای کاتولیک است) به ۴۶ کتاب تقسیم شده است. تورات مورد قبول کلیسای پروتستان که توسط مارتین لوتر مستقیماً از عبری ترجمه شده بخاطر اینکه هفت کتاب آن از طرف لوتر برسمیت شناخته نشده است شامل ۳۹ کتاب است. اصطلاح عهد عتیق و عهد جدید از انجیل متی (باب بیست و هشتم، ۲۸) و رساله دوم پائولوس رسول به قرنتیان (باب چهاردهم ۱۴) گرفته شده است

پسران اسرائیل ختنه شوند او در عوض سرزمین کنعان را برای همیشه به آنها ببخشد، و بعدا نیز شهرهای متعدد این سرزمین را یکی پس از دیگری تسلیم آنها می کند با این شرط که هیچکدام از آنها نه تنها مرد وزن و کودک بلکه گاو و گوسفند و بزغال و سگ و گربه ای را نیز زنده نگذارند. با یک پیغمبرش کباب و آبگوشت میخورد و زیر درخت استراحت میکند. با پیغمبر دیگرش کشتی میگیرد و زورش به او نمی رسد. در شب تاریک دنبال پیغمبر دیگرش در بیابان می دود تا او را به علت ختنه نبودن بکشد از پیغمبر دیگرش می خواهد که با زنی زنا زده و زنا کار ازدواج کند. به پیغمبر دیگرش دستور میدهد که روی نان روزانه اش گوه بمالد و بخورد به پیغمبر دیگرش شکایت می کند که دو خواهری که معشوقه او بودند یکی پس از دیگری سرش کلاه گذاشته اند و با دیگران زنا کرده اند. دختران ناز پرورده اورشلیم را غضب می کند و فرمان می دهد که دیگر مو بر فرج آنها نروید.

روده های کسانی را که به او بی احترامی کرده اند از مقدشان بیرون می آورد. با شیطان بر سر بنده اش ایوب شرط بندی می کند. به پیغمبر دیگرش پرخاش می کند که چرا با زن یکی از سرداران خود زنا کرده است در حالی که خود یهوه حاضر بوده است زنان دیگری را به آغوش او بفرستد. نحوه دقیق کباب کردن گاو و گوسفند را چون یک آشپز کهنه کار به پیغمبر اولوالعزم خودش تعلیم می دهد و اخبار محرمانه دربار یهود را مانند یک مامور مخفیة اطلاعاتی به گوش پیامبر دیگرش می رساند. در نقش یک رئیس مافیا به یهودیان مصر توصیه می کند که از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند طلا و نقره به امانت بگیرند تا آنها را در خروج از این کشور با خودشان ببرند، و خود او در عرض یک شب چند میلیون نوجوان و کودک مصری و حتی گاو و گوسفندهای نوزاد را با دست خویش سر می برند.

در انجیل همین خداوند تبدیل به خدانی دو شخصیتی می شود که در هیچ آیین دیگر اساطیری یا توحیدی تاریخ جهان مشابه او را نمی توان یافت، یعنی بر حسب آنکه کدام انجیل از انجیل های چهار گانه و کدام رساله از رساله های عهد جدید بدست چه کسانی نوشته شده باشد، از موضع خدای ترسناک و انتقامجو و فریبکار و حسودی چوی یهوه به موضع خدای مهربان، نیک دل و بخشنده و بی عقده ای چون پدر آسمانی عیسی تغییر ماهیت می دهد. چنین خدایی پیوسته ناگزیر است نقش کارگردانی را داشته باشد که در آن واحد هم کینه توز است و هم با گذشت، هم سخت گیر است و هم آشتی جو، هم خدانی منحصرا یهودی است و هم پدری است که همه افراد بشر را به چشم فرزندان خویش می نگرد و غالبا در این جمع ازداد خودش نیز تکلیف خویش را نمی فهمد.

در قرآن خدا نه خدای صد در صد کینه توز و ترش رو و بی رحم تورات است و نه خدای دو شخصیتی انجیل، بلکه خدانی در حد اعلا مطلق و خود کامه است که بیرون از او هیچ قانونی، هیچ اراده ای و هیچ واقعیتی وجود ندارد و حتی برگی بی اجازه او از درختی فرو نمی افتد و هر آنچه در آسمان و زمین می گذرد، از جزء تا کل، الزاما به همان صورتی می گذرد که او خواسته است. فریمن کلارک پژوهشگر تاریخ مذاهب و مولف کتاب معروف مذاهب بزرگ این هر سه واقعیت را چنین خلاصه می کند که: «خدای موسی قدرت ترسناکی است که همیشه در میان بندگان خودش زندگی می کند و شریک همه درستیها و نادرستیهای آنها است، خدای عیسی هم بالای سر آدمیان است و هم در درون آنها است، و خدای محمد صرفا در بالای سر آنها است و از موضع فرمانروای مطلق با آنان سخن می گوید که هیچوقت از مسند خدانی خودش فرود نمی آید.»

میان این سه برداشت مختلف، اگر برداشت خدای مسیحیت پدرا نه تر و برداشت خدای اسلام سرورانه تر است، برداشت خدای یهودی پر آبرنگتر و خواندنی تر است. زیرا وی بر مبنای آنچه در تورات از او حکایت می شود هم الوهیم یهودی است، هم آتون مصری، هم مردوخ بابلی، هم بعل فینیقی، هم زئوس یونانی، هم ژوپیتتر رومی، و در جمع همه خدایان تاریخ، هیچ خدای دیگری چه از نظر خصائص شخصی و چه از نظر فراوانی و تنوع ماجراهانی که وی بازیگر اصلی همه آنها است با او برابری نمی کنند.

بهتر است شما هم با شماری از این ماجراها و این خصائص، از خلال صفحات خود تورات که در اینجا عینا یا به صورت تلخیص شده آن برایتان نقل می کنم آشنا شوید:^۳ اولین پیامبر یهود، ابرام (ابراهیم)، در مهاجرت خود به عرض کنعان، یک روز در بلوطستانی در نزدیک حبرون که وی همراه زئوس سارا در آن سکونت گزیده است سه نفر ناشناس را می بیند که به دیدار او آمده اند.

^۳ - مطالبی که در کتاب حاضر از تورات نقل شده، عینا از ترجمه فارسی عهدعتیق که توسط "انجمن مسیحی چاپ و انتشار بین المللی کتاب مقدس" در سال ۱۹۰۴ در نیویورک بچاپ رسیده و در سال ۱۹۸۰ تجدید چاپ شده است، گرفته شده است

آنها را مهمان می کند و وقتی دعوتش را به نهار می پذیرند برایشان گوساله بریان و شیر و کره فراهم می آورد که همه با هم آن را می خورند و سپس زیر درخت استراحت می کنند، و بعد معلوم می شود که یکی از آنها خود خدا بوده است: و خداوند در بلوطستان بر ابراهیم ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود... و به استقبال او رفت و رو بر زمین نهاد و گفت: ای مولی، اکنون اگر منظور نظر توشدم، پس اندک آبی بیاورم تا پاهای خود را بشوئی و زیر درخت بیارامی، و لقمه نانی بیاورم تا دلت را تقویت دهی و پس از آن روانه شوی، زیرا برای همین ترا بر اینجا گذر افتاده است. پس سه کیل از آرد به سارا داد تا آن را خمیر کرده نان بسازد، و گوساله نازک از رمه گرفته به غلام خود داد تا آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله بریان شده را آورد و زیر درخت ایستاد تا مهمانانش آنرا خوردند. پس خداوند از وی پرسید که زوجه ات سارا کجاست؟ گفت اینک در خیمه است، و خداوند فرمود که البته موافق زمان حیات نزد تو بر خواهم گشت و زوجه ات سارا را پسری خواهد شد. و سارا بدر خمیه این را شنید و دردل خود بخندید که شوهرم پیراست و ازمن نیز عادت ماهانه منقطع شده است و چگونه مرا پسری خواهد شد؟ و خداوند به ابراهیم گفت: سارا برای چه خندید، مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟

بدرستی که سارا را پسری خواهد شد. آنگاه سارا انکار کرده گفت که نخندیم، چونکه ترسیده بود. و خداوند گفت: نی، بلکه خندیدی. پس رفت و ابراهیم او را مشایعت نمود: و خداوند به خود گفت: آیا آنچه را که میکنم از ابراهیم مخفی دارم؟" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب هجدهم).

وقتی دیگر خدا در شبی تاریک و در صحرایی خلوت با پیغمبرش یعقوب کشتی می گیرد، باین که این کشتی تا سپیده دم ادامه مییابد موفق به زمین زدن او نمیشود: "...پس یعقوب دو زوجه خود و دو کنیزش و یازده پسرش را همراه با همه مایملکش از معبر یربوق عبور داد، ولی در این موقع بامرد ناشناسی در بیابان روبرو شد که تا طلوع فجر با وی کشتی گرفت و چون دید که بر یعقوب غلبه نماید نگدی به ران او زد که آنرا از حرکت بازداشت، پس بدو گفت مرا رها کن زیرا که فجر میشکافد، اما یعقوب گفت تا مرا برکت ندهی رهایت نکنم. مرد از وی پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد یعقوب. گفت: نی، از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرانیل خوانده شود، زیرا که با خدا مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب بدو گفت اکنون تو نیز مرا از نام خود آگاه ساز. آن مرد جواب داد: چرا اسم مرا میپرسی؟ و او رادر آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنونیل نامید زیرا که در آنجا خدارا از رو برودیده بود، و چون از فنونیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود میلنگید. از این سبب است که بنی اسرائیل تا به امروز عرق النساء را که عضله ران است نمیخورند، زیرا خدا ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرده بود" (سفر پیدایش، بای سی و دوم، ۲۲-۳۲).^۴

وقت دیگر خدا با پیغمبر اولوالعزم خودش موسی مدتی چانه میزند تا او را به قبول مأموریت گفتگو با فرعون مصر برای واداشتن وی به صدور اجازه مهاجرت قوم یهود از خاک مصر متقاعد کند، و موسی به بهانه های مختلف میکوشد تا از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کند: "...و خداوند به موسی گفت پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفت مگر من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ خداوند گفت: البته من با تو خواهم بود. موسی به خدا گفت اینکه چون من نزد بنی اسرائیل روم و به ایشان گویم که خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت من همین هستم که هستم و به بنی اسرائیل بگو که "هستم" مرا نزد شما فرستاده است. و موسی در جواب گفت همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهد شنید بلکه خواهند گفت یهود بر تو ظاهر نشده است. پس خداوند به وی گفت که من عصای ترا تبدیل به مار کنم و دست ترا مثل برف سفید کنم و آب نهر را بدست تو بدل به خون کنم تا آنها گفته ترا باور ندارند.... پس موسی به خداوند گفت من مردی فصیح نیستم و زبانم الکن است و به کندی حرف میزنم. خداوند گفت: من زبانت خواهم بود و هرچه باید بگویی ترا خواهم آموخت. و موسی گفت با همه اینها ای خداوند، استدعا دارم که کس دیگری را برای اینکار نفرستی. آنگاه خشم خداوند مشتعل شد و فرمود که مگر من نمیدانم که برادرت هارون لاوی فصیح الکلام

^۴ - این نخستین باری است که در تورات نام اسرائیل برده میشود. معنی این کلمه در عبری باستانی رویاروی خدا است همچنانکه کلمه فنونیل "خدا را دیدم" معنی میدهد. جالب است که خدا با پیغمبرش کشتی میگیرد با همه خدائی خود نام این پیغمبر را نمیداند، و این نیز جالب است که در نامی که بدین پیغمبر میدهد خدا "نیل" خوانده میشود که نام خدایان اساطیری بابلی و کنعانی است.

است. و تو کلام را به او القاء خواهی کرد و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او ترا بجای زبان خواهد بود و تو او را بجای خدا خواهی بود". بعد از این گفتگو موسی به ناچار زن خویش و پسر خود را بر الاغ سوار کرده به زمین مصر مراجعت میکند و خودش عصای خدارا بدست میگیرد و برای ابلاغ او امر خداوند به سوی پایتخت فرعون روانه میشود. ولی درست در همین موقع خداوند متوجه میشود که این پیغمبر او ختنه نشده است، و قدری از این بابت عصبانی میشود که شبانه بدنبال او میروید تا وی را بقتل برساند، و فقط زرنگی و هوشمندی صفوره، زن موسی، او را از مرگ نجات میدهد. و واقع شد در بین راه که خداوند بدنبال او رفت تا وی را به دست خود بکشد. آنگاه صفوره سنگ چخماقی تیز بر گرفته همانوقت علفه پسر خود را برید و گوشت بریده را نزد موسی انداخت و گفت اینک تو مرا شوهر خون هستی به سبب ختنه، پس خداوند موسی را رها کرد" (سفر خروج، خلاصه شده از بابهای سوم و چهارم).

وقت دیگر خدا به پیغمبر بسیار محترم و موقر خودش حزقیال، امر میکند که مدت ۳۹۰ روز بر روی نان روزانه خودش گه بمالد و بعد آنرا بخورد: "... آنگاه خداوند یهوه به من فرمود که آهن تیز بردار و موهای سر و ریشت را با آن بتراش، و پس میان برو یک ثلث از آنرا بسوزان و ثلث دیگر را به زباله بریز، و چون این را به انجام رسانیده باشی موافق گناه اسرائیل به مدت ۳۹۰ روز برپهلوی چپ خود بخواب، زیرا من گناه یهود را هر روزی بجهت سالی بر تو قرار داده ام... پس غذایی را که میخوری به وزن بیست مثقال برای هر روز وقت بوقت خواهی خورد، و فرصهای نان جو را که میخوری آنها را در نظر همه اسرائیل همراه با سرگین خود خواهی خورد. پس گفتم: آه ای خداوند، من از طفولیت خود تا بحال سرگین آدمی رانخورده ام آنگاه بمن فرمود: اینک پذیرفتم که بجای سرگین انسان سرگین گاو را بر تو مقرر دارم". (کتاب حزقیال نبی، باب چهارم، ۴-۱۲).

چندی پس از آن همین خداوند پیغمبر دیگر خود ربشافی را بنزد الیاقیم بن حلقیا میفرستد که بدو بگوید من بر مردانی که بر حصار شهر نشسته اند فرستاده شده ام تا از جانب خداوند بدیشان بگویم که همراه با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند (کتاب دوم پادشاهان، باب هیجدهم، ۲۷).

وقت دیگر همین خدا به پیغمبر محترم و معتبر دیگر خود هوشع دستور میدهد که با زنی زناکار و زنازاده ازدواج کند: "... و در ایام عزیا و یوتا و حزقیال پادشاه یهودا و یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل وحی از جانب خداوند بر هوشع بن بنیری نازل شد. و خداوند به هوشع گفت برو و زنی زناکار را که خودش نیز زنازاده باشد برای خود بگیر... پس هوشع رفت و جوهر دختر دبلانیم را گرفت و او حامله شده پسری برایش زانید، ... و خداوند گفت که شما دیگر قوم من نیستید و من خدای شما نیستم... و با مادر و خودم حاجه نما، زیرا که او نیز دیگر زن من نیست و من شوهر او نیستم، لهذا زناي خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید، مبادا رخت او را کنده وی برهنه نمایم... و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا میباشند و والده ایشان بیشرمی کرده و گفته است که در عقب عاشقان خود خواهم رفت، زیرا که ایشان نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند. بنابراین من راه او را بر خارها خواهم بست و بر گرد او دیواری بناخواهم نمود تا راههای خود را نیابد و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید... پس خواهد گفت که میروم و نزد شوهر نخستین خود بر میگردم زیرا در آنوقت از اکنون مرا خوشتر مگذاشت. اما او نمیداند که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او میدادم و نقره و طلائی را که برای عمل صرف میکردند برایش می افزودم. اما من دیگر گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در موسمش به او نخواهم داد و پشم و کتان خود را که میبایست برهنگی او را بپوشاند از او بر خواهم داشت، و قباحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رهانید، و تمامی شادی او و عیدها و هلال ها و شنبه ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت، تاکها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من است که عاشقانم به من داده اند ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا را بخورند. و انتقام روزهایی را از او خواهم کشید که برای آنها بخور میسوزانید و خویشتن را به گوشواره ها و زیورهای خود آرایش داده از عقب خود میرفت و مرا فراموش کرده بود." (کتاب هوشع بنی، باب اول، ۱-۴).

وقت دیگر شرطی که با شیطان بسته است یک بنده پاکنهاد و فرمانبردار خود را به انواع مصیبت ها گرفتار میکند، هر هفت پسرش را میکشد، گله های گاو و گوسفند و شترش را نابود میکند، خانه و دارائی او را به آتش میکشاند، و دست آخر او را نیز از سرتا پا دچار جرب میکند و به خاکستر نشینی و امیداردتا به شیطان ثابت کند که این بنده او علیرغم همه اینها تسلیم رضای او است و اعتراضی نمیکند: "در زمین غوص مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب مینمود، و هفت پسر و سه دختر داشت و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار

کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود... و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد، و خداوند به شیطان گفت از کجا آمده ای؟ شیطان در جواب گفت از تردد در زمین و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست و مردی راست و خدا ترس است؟ شیطان در جواب گفت آیا ایوب مجاناخدا ترس است یا از آن جهت که تو او را برکت دادی و مواشی او در زمین منتشر شد؟ الان دست خود را دراز کن و مایملک او را بگیر و او ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک همه اموالش را بدست تو دادم. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت. "شیطان با داشتن این سفید مهر ترتیبی میدهد که پسران ایوب با باد سموم تلف میشوند، و گوسفندان و شبران و گاوان و الاغان او یکی پس از دیگری بدست دشمنان یا با آتش خدا که از آسمان می افتد نا بود میشوند. و با همه اینها ایوب سر خود را میتراشید و سجده میکند و میگوید خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد! ولی ماجرا به همینجا پایان نمیابد: "و واقع شد که بار دیگر پسران خدا آمدند تا در جلسه مشورتی خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان بود. و خداوند به شیطان گفت آیا بنده من ایوب را دیدی که کاملیت خود را قایم نگاه داشت، هر چند مرا بر آن واداشتی که او را بی سبب آزاد برسانم؟ و شیطان در جواب خداوند گفت که هر چه انسان دارد برای تندرستی خود خواهد داد. پس الان دست خود را دراز کرده استخوان او را بلرزان و او ترا ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک جان او را در دست تو دادم. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته ایوب را از کف پا تا کله اش به دمل های سخت میتلا ساخت. و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخرشد و در میان خاکستر نشسته بود. و زنش او را گفت: آیا باز هم کاملیت خود را نگاه میداری؟ پس خدا را ترک کن و بمیر، و او وی را گفت مثل یکی از زنان ابله سخن میگوئی، آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟ و در این همه ایوب به لبهای خودگناه نکرد."

با اینهمه وقتی میرسد که طاقت این مرد خدا طاق میشود و "صبر ایوبی" او پایان میرسد، و در این موقع است که با شکوه ای آمیخته به عصیان به یهوه خطاب میکند که:

"اینک جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت گرفتارم کرده است. شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته میشود، و پی هایم از درد آرام ندارد. از شدت سختی گریبان پیراهنم مرا تنگ میگیرد. مثل خاک و خاکستر شده ام و درگل افتاده ام. و در چنین حالی نزد تو تضرع میکنم و بدان توجهی نمیکنی. بر میخیزم و بر من نظر نمیداندازی. بر من بیرحم شده ای و با قوت دست خود بر سرم میکوبی. مرا در تند باد پراکنده ساخته ای. انتظار نور کشیدم و به ظلمت رسیدم. احتشایم میجوشد و آرام نمیگیرد. ماتم کنان در تاریکی براه خود میروم. برادر شغالان و دوست شتر مرغان شده ام. پوستم سیاه شده است و ذره ذره از تنم میریزد. استخوانهایم از حرارت سوخته است. از من جز نوای نوحه بر نمیخیزد و از نای من جز ناله گریه کنندگان بگوش نمیرسد."

ولی این شکوه درد آلود، یهوه را بجای اینکه به همدردی و عطوفت بخواند به خشم می آورد، زیرا وی از خلال آن چنین درک میکند که ایوب خواسته است کمال خدائی او را زیر پرسش قرار دهد. بدو بانک میزند که: "...تو کیستی که با پر حرفی های خودت در کار خدائی من فضولی میکنی؟... وقتی که من زمین را ساختم تو کجا بودی؟... آیا به مخزنهای برف و خزانه های تگرگ که من آنها را برای روز جنگ ذخیره کرده ام راه داشته ای؟ آیا تو هستی که شکار را برای ماده شیر صید میکنی تا اشتهای او را سیر نمائی؟ آیا از وقت زانیدن بز کوهی خبر داری؟ کیست که خر وحشی را رها کرد و بندهای گورخر را باز کرد و بیابان را خانه او ساخت و شوره زار را مسکن او قرار داد تا غوغای شهر را نادیده بگیرد و به خروش چوپان اهمیتی ندهد؟ آیا گاو وحشی راضی میشود که ترا خدمت کند یا نزد آخور تو خانه گیرد؟ آیا میتوانی بال شتر مرغ را مثل پر و بال لکلک کنی که تخمهای خود را در زمین رها میکند و فراموش میکند که شاید وحش صحرا آنها را لگدمال کنند؟ آیا تو هستی که اسب را یال داده ای و او را مثل ملخ به جست و خیز در آورده ای و خروش شیهه او را مهیب کرده ای، و به او این خاصیت را داده ای که هراسان نشود و ترکش بر او چکچک کند و از نیزه درخشنده و مزارق نگریزد و وقتیکه کرنا نواخته شود هه هه بگوید؟... آیا ترا مثل خدا بازویی هست، و آیا مثل او صدای تورعد آسا است؟ اگر راست میگوئی الان خودت را مثل من جلال و عظمت بده و شدت غضب خود را نمایان کن. به "بهیموت" نگاه کن که او نیز مانند تو آفریده من است. مثل گاو علف میخورد، و قوت او در کمر او است و توانایی وی در رگهای رانش بهم پیچیده است و استخوانهایش مثل لوله های برنجین و اعضایش مثل تیر های آهنین است. او آفریده خدا است ولی سازنده او شمشیر به رویش کشید و او را کوهستان ها و همه وحشی که در آن بازی میکنند دور کرد و وی در گیاهان نیزارهای کنار مردابها و در سایه نیلوفرهای آبی و در میان درختان بید مسکن گزید، و بیمی از آن ندارد که رودخانه طغیان کند یا حتی نهر اردن در دهانش بریزد، زیرا کیست که بتواند او را گرفتار کند یا قلاب به بینی او اندازد؟ آیا تو میتوانی این کار را بکنی؟ یا میتوانی آفریده دیگر من " لویاتان " را مهار کنی یا زبانش را با ریسمان بکشی یا به چانه اش قلاب بیندازی؟ آیا میتوانی با او مثل گنجشک

بازی کنی یا او را به بردگی خود در آوری یا برای بازی دخترانت به طناب بکشی؟ اگر نمیتوانی این کارها را بکنی، پس چیست که با من محاجه میکنی و داوری مرا باطل مینمائی و از من بازخواست میکنی تا خودت را عادلتر از من نشان دهی؟" (خلاصه شده از بابهای سی و هشتم تا چهل و یکم کتاب ایوب). "و ایوب خداوند را جواب داده گفت: میدانم که بهر چیز قادر هستی و ترا از هر چه قصد کنی منع نتوان نمود، از اینجهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه مینمایم.... و چون این بگفت خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش از آن داده بود عطا فرمود و جمیع برادرانش و خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده و در خانه اش با وی نان خوردند و او را در باره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفتند و هر کس از آنان یک قسبطه و یک حلقه طلا به او داد و، خداوند ایوب را دو بار بیشتر متبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار ماده الاغ داد.... و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس پیر و سالخورده شد و وفات یافت" (کتاب ایوب، باب چهل دوم، ۱-۱۷). به تعبیر صاحبنظری معاصر، بیهوه در مورد آزمایش صبر ایوب درست بهمان صورتی عمل کرده است که در آزمایشگاه های امروزی با خوکی های آزمایشی عمل میکنند، یعنی بخاطر اینکه قدرت خودش را به شیطان ثابت کند، این مرد وارسته ای را که خود او صادق ترین خدمتگزار خویش در روی زمین دانسته بود به خواست شیطان به حد اعلاي پلاهای ظالمانه محکوم میکند، تنها برای اینکه غرور خود را در زور آزمائی با شیطان ارضا کرده باشد".^۵

وقت دیگر خدا از اینکه گروهی از فرزندان نوح در صدد ساختن برج معروف بابل بر آمده اند نگران میشود، زیرا که میترسد این برج تا به آسمان برسد و آنوقت اینان بفکر تجاوز به دستگاه خدائی او بیفتند. بدین جهت علیه آنان توطئه ای ترتیب میدهد که پیامد آن تا به پایان جهان دامنگیر همه مردم دنیا باشد. تورات این ماجرا را بتفصیل حکایت کرده است: "و تمامی جهان را یک زبان و یک لغت بود... و مردمان بیکدیگر گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را بسازیم که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم... و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید، و خداوند با خود گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را نیز یک زبان است، و الان این کار را شروع کرده اند و دیگر - کاری که قصد آن را بکنند برایشان ناممکن خواهد بود. پس اکنون نازل شوم و زبان ایشان را مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند، از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود" (سفر پیدایش، باب یازدهم، ۱-۹).^۶

وقت دیگر بیهوه به پیامبرش سمونیل مأموریت میدهد که قوم اسرائیل را از این که خواستار پادشاهی برای خود شوند بر حذر دارد، و بدین منظور انواع و اقسام خطراتی را که میتوانند از ناحیه سلاطین متوجه آنها شود به آگاهیشان برساند: "و سمونیل نزد خداوند شکایت کرد که جمیع مشایخ اسرائیل از من میخواهند که برایشان

^۵ - داستان ایوب به صورتی مشابه تورات، در قرآن نیز روایت شده است، با این برداشت که وی از این جهت که در هر شرایطی مطیع بی چون و چرای خواست خداوند است و اجازه پرسشی در باره آنرا حتی در بدترین مصائب به خویش نمیدهد انسان نمونه ای برای مسلمانان معرفی شود:

"و یاد کن بنده ما ایوب را وقتیکه پروردگار خویش را خطاب کرد که شیطان مرا به رنج و عذاب واداشته است، و ما بدو گفتیم که پای خویش را بر زمین کوب و در آنجا آبی خنک برای شستن پاها ی خویش و برای نوشیدن خواهی یافت، و بدو خاندانش را و دو برابر آنچه را که پیش از آن داشت باز گردانیدیم تا نشانی از رحمت ما بر او و تذکری برای اهل خرد باشد (سوره ص، ۴۲ و ۴۳)، و ایوب به خداوند خود استغاثه کرد که بلا بر من روی آورده است، اما شکایتی ندارم زیرا که میدانم تو رحیم ترین رحمان هستی، و مانیز استدعای او را پذیرفتیم و درد و عذاب را از او دور کردیم و خاندانش را دو برابر بارورتر ساختیم تا نشانی از رحمت ما و تذکری برای خدمتگزاران ما باشد" (انبیاء، ۸۳ و ۸۴).

^۶ - این مطلب تورات از اسطوره های بابلی گرفته شده است و به همین جهت است که در آن از بابل نام برده میشود. اسطوره بابلی موضوع مشابهی را در مورد برج بلندی که در قرن هفتم پیش از میلاد در جنوب غربی بین النهرین (و نه در بابل) ساخته شده بود حکایت میکند که با داشتن هفت طبقه بلندترین بنای جهان شناخته میشد و بعدها باب ایل (دروازه خدا) خوانده شد که این نام تدریجا بصورت بابل در آمد. این داستان در قرآن بدینصورت تغییر (ادامه در برگ پسین) (ادامه از برگ پیشین) یافته است که فرعون مصر از هامن وزیر خود میخواهد برای او برج بلندی بسازد که وی بتواند بر آن بالا رود تا به آسمان (بقیه در زیر برگ بعد) برسد و ببیند که خدائی که موسی از او اسم میبرد در آنجا وجود دارد یا نه، هر چند که عقیده خود او بر این است که موسی آدم دروغگوئی است (قصص، ۳۸، مومن، ۳۶ و ۳۷).

پادشاهی نصب کنم تا مثل سایر امت ها بر ما حکومت نماید. و خداوند به سمونیل گفت که اینها ترا ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا برایشان خدائی ننمایم. پس الان ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز. و سمونیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند بیان کرد و گفت رسم پادشاه این است که پسران شما را گرفته بر ارابه ها و سواران خود خواهد گماشت، و پیش ارابه هایش خواهید دوید، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارابه هایش تعیین خواهد نمود، و دختران شما را برای عطر کشی و طبخ و خبازی خواهد گرفت و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته و به خادمان خود خواهد داد، و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت و عشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود، و در آرزوی از دست پادشاه خود که برای خویشتن بر گزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آرزوی شما را اجابت نخواهد نمود. اما قوم که همه اینها را شنیدند گفتند: نی، بلکه میباید بر ما پادشاهی باشد. و سمونیل تمامی سخنان قوم را شنید و آنها را به سمع خداوند رسانید" (کتاب اول سمونیل، باب هشتم، ۶-۱۲). و با اینهمه، همین خداوند بعدا داوود را به پادشاهی اسرائیل برگزید و او را پسر خود میخواند و در سمت راست تخت خدائی خویش مینشاند، و به سلیمان و وارثانش برکت پادشاهی میدهد و او را بنده برگزیده خود میخواند و همه خزندگان و پرندگان و اجنه و باد صرصر را در اختیار او میگذارد.

وقت دیگر خدا دختران اورشلیم را چنان غضب میکند که فرمان میدهد از آن پس مو بر فرج آنها نروید، زیرا این دختران هنگام عبور از خیابانها با ناز میخرامند و غمزه کنان راه میروند:

"از این جهت که دختران اورشلیم بخود غره شده اند و به ناز میخرامند و با گردن افراشته و غمزه کنان راه میروند و خلخالها را درپاهایشان به صدا در می آورند، من فرق سرشان را کچل خواهم کرد و دستور خواهم داد که مو بر فرج هایشان نروید، و زینت خلخالها و پیشانی بندها و گوشواره ها و دستبندها و دستارهایشان را دور خواهم کرد، همچنین زنجیرها و کمر بندها و عطر دانهایشان را، و انگشترها و حلقه ها و جامه های نفیس و رداها و شالها و آئینه ها و کتانهای نازک و برقع هایشان را، و کاری خواهم کرد که عطریاتشان متعفن شود و به عوض کمر بند ریسمان ببندند و به عوض سینه بند زنار، و به عوض زیبایی به آنها سوختگی خواهم داد و به عوض گیسوان بافته کچلی." (کتاب اشعیاء نبی، باب سوم، ۱۶-۲۴).

"...تو ای اورشلیم، اکنون خودت را نجس کرده ای. ساکنان تو عورت پدرانشان را منکشف ساخته اند و با زنان در حال حیض مقاربت کرده اند. بعضی از آنها با زن همسایه خود خوابیده اند و بعضی دیگر با عروسشان به زور زنا کرده اند. کسانی نیز خواهر خودشان را بیعصمت کرده اند. حالا که اینطور است من هم ترا در نظر همه امتهای بیعصمت میکنم تا بدانی که من یهوه خدای توهستم" (کتاب حزقیال، باب بیست و دوم، ۱۰-۱۶).

وقت دیگر خداوند به پیغمبرش حزقیال شکوه میکند که اورشلیم و سامره، دو پایتخت مقدس او به فساد گرانیده اند و خود را بدامان اقوام همسایه آشوری و بابلی و مصری افکنده اند، ولی این شکایت را با زبانی مطرح میکند که نه تنها لحن سنتی یک کتاب آسمانی را ندارد، بلکه مشابه آنرا در **Sex Shop** های امروزی نیز به اشکال میتوان یافت:

"و واقع شد که در روز پنجم از ماه چهارم از سال سی ام (از اسارت در بابل)، برمن که در آنوقت در جمع اسیران نهر خابور بودم، آسمان گشوده گردید، و کلام خداوند برمن نازل شده گفت: ای پسر آدمی، بدان که دو زن دختر یک مادر بودند، و هر دو در مصر زنا کردند، و در آنجا پستانهایشان را مالیدند و بکارت ایشان را فشرده. و نام خواهر بزرگتر اهو له و نام خواهر کوچکتر اهلویه بود، و هر دوی آنها از آن من بودند. اما اهو له از من رو تافته زنا نمود و به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود، و فاحشگی خود را که در مصر مینمود نیز ترک نکرد، زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخوابه میشدند و پستانهای بکارت او را فشرده و زنا کاری خود را بر او میرختند. لهذا من او را بدست عاشقانش که او بر ایشان عشق میورزید تسلیم نمودم که عورت او را منکشف ساختند و پس او را به شمشیر کشتند.

و خواهرش اهلویه در عشقبازی خویش از او نیز فاسد تر گردید و بیشتر از زنا کاری خواهرش زنا نمود. و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هر دوی ایشان یکی بوده است... و پسران بابل نزد وی در بستد عشقبازی در آمده و او را از زنا کاری خود نجس ساختند، و چونکه زنا کاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف

ساخت جان من از او متفر گردید چنانکه جانم از خواهرش متفر شده بود. اما او زناکاری خود را زیاده نمود و بر معشوقان خود عشق ورزید که گوشتشان مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان بود... اینک تو به او بگو که خداوند میفرماید: من غیرت خود را به ضد تو خواهم انگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند، و ترا عریان و برهنه خواهم گذاشت تا آنکه برهنگی زنا کاری توو قباحت و فاحشه گری تو ظاهر شود، چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی" (کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، ۱-۳۵).

بخش دیگری از این شکوه نامه خدا از این جالبتر است:

"من ترا مانند علفی که در کشتزار میروید پرورش دادم تا رشد کردی و به سن و سالی رسیدی که دختران هوس زینت و آرایش میکنند. کم کم پستانهایت برجسته شدند و مو بر نهانگاہت رونید. در آنوقت بود که از کنار تو گذشتم و دریافتم که زمان عشقبازی فرا رسیده است. دامن ردام را بر روی کشیدم و خون بکارتت را شستم و رویت خوابیدم تا بر قباحت عملت پرده بکشم. به تو جامه های رنگارنگ و کفشهای آبی و کمر بند کتانی دادم و ترا با زیورهای طلا و نقره آراستم و برایت نان و عسل و روغن آوردم. ولی تو به زیبایی خودت غره شدی و زناي خود را به همه رهگذاران عرضه کردی و خانه ای برای زناکاریهایت ساختی و در همان حال در معابر نیز به فحشا روی آوردی، و آنجا که به روسپیان پول میدهند تا با آنها بخوابند تو خود به عشافت پول دادی تا با تو زنا کنند".

.....
 بخلاف تصور سنتی مذاهب توحیدی، یهوه خدایان دیگر را نفی نمیکند، و در هیچ جای تورات نیز، بعکس قرآن، بر این تأکید نمیگذارد که خدایان دیگر دروغین هستند، فقط از بنی اسرائیل میخواهم که غیر از او خدای دیگری را پرستش نکنند. در تورات وی به قوم خود میگوید: "تو نیاید خدایان دیگر را سجده کنی، زیرا که من که خداوند تو هستم خدائی غیرتمند و حسودم که انتقام گناه پدران را از پسران آنها تا پشت سوم و چهارم" (سفر خروج، باب بیستم، ۵). "زناهار خدایان دیگر را عبادت منما، برای اینکه یهوه که تام او غیور است خدای غیرتمندی است" (سفر خروج، باب سی و چهارم، ۱۴). در اولین جمله ده فرمان معروف به موسی تأکید میکند که یهوه خدای غیوری است و نمیتواند قبول کند که قوم او خدایان دیگر را نیز بپرستند. در سرودی که موسی به مناسبت صد و بیست سالگی خود اندکی پیش از مرگش خطاب به قوم خویش در بیابان سینا میخواند، میگوید: چون مقام اعلی آدمها را در روی زمین منتشر ساخت و به هرامتی نصیب خودش را داد آنگاه قوم بنی اسرائیل را نصیب یهوه فرمود و یعقوب قرعه میراث او شد. یهوه اسرائیل را در زمین ویران یافت، و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود، مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد و بچه های خود را فرو گیرد و بالهای خود را پهن کرده آنها را بر دارد و بر پرهای خود ببرد. و خداوند تنها او را بدینکار رهبری نمود و هیچ خدای بیگانه دیگری همراه او نبود" (سفر تثئیه، باب سی و دوم، ۸-۱۲).^۷

تقریباً در همه کتابهای مختلف تورات، حتی تا اواخر دوره پادشاهان، بطور پیگیر از ستایش خدایان دیگر توسط قوم اسرائیل شکایت شده است بی آنکه وجود این خدایان نفی شده باشد یا خدایانی کاذب خوانده شده باشند. اشکال تنها در این بوده است که اینان خداهای دیگرانند. خدای اسرائیل نیستند. حتی بعد از دوران تبعید بابلی و بازگشت یهودیان به "ارض موعود" باز هم حزقیال نبی شکایت از این میکند که قوم اسرائیل به پرستش خدایان بیگانه و ستایش خورشید و تموز پرداخته اند: "...آنگاه خداوند مرا به دهنه دروازه خود بطرف شمال برد که بعضی زنان در آنجا نشسته بودند و برای تموز میگریستند، و پس مرا به صحن اندرونی خانه خود برد و در آنجا بیست و پنج مرد را دیدم که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند کرده بودند و روی به مشرق داشتند و آفتاب را به طرف مشرق سجده مینمودند، و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل را دیدم که هر یک مجمری در دست خود داشتند و برای خدایان بیگانه در آنها بخورمیسوزانیدند" (کتاب حزقیال نبی، باب هشتم، ۱۱-۱۶). در مزامیر داود از یکطرف یهوه تنها خدای راستین شناخته شده و از طرف دیگر آمده است که خدایان کارهای شگفت یهوه را در جمع خود خواهند ستود و معجزات او را تحسین خواهند کرد، زیرا کدامیک از آنان است که با یهوه برابری تواند کرد؟ (کتاب مزامیر، مزموور هشتاد و نهم، ۵ و ۶). از این جمع خدایان در کتاب ایوب و کتاب ارمیاء نبی نیز یاد شده است. به تذکر رینگ گرن در کتاب مذهب اسرائیل: "اشتباه مسلمی است اگر آئین موسی را یک آئین واقعا توحیدی تلقی کنیم، زیرا در هیچ جای این آئین وجود خدایان دیگر مورد انکار قرار

^۷ - این سرود اقتباس از حماسه های اوگاریتی در بین النهرین است که بنوائیرات (فرزندان الهه اثیرتا) نام دارد و به حکایت آن این الهه ۷۲ پسر داشته که ۷۲ ملت روی زمین از آنها زاده شده اند.

نگرفته است. این خدایان وجود دارند، فقط اهمیت یهوه را ندارند، و یهوه نیز به وجود آنها اعتراضی ندارد، تنها با دخالت آنها در قلمرو خاص خودش مخالف است.^۸

یکی از دیگر مشخصات یهوه دادن وعده های بی پشتوانه ای است که یا اصولاً قابل اجرا نیستند یا خود او قصد اجرایشان را ندارد. به ابراهیم قول میدهد که در مقابل ختنه شدن فرزندانش "تمامی این زمین را تا ابدالاباد بتو خواهم بخشید و ذریت ترا مانند غبار زمین زیاد خواهم کرد، چنانکه اگر غبار زمین را بتوان شمرد ذریت تو نیز شمرده شود" (سفر پیدایش، باب سیزدهم، ۱۵) و "این زمین را از نیل تا فرات به نسل تو بخشیده ام که تا ابدالاباد بر آن حکومت خواهی کرد" (باب پانزدهم، ۱۸)، و به اسحاق وعده میدهد که "ذریت ترا مانند ریگهای کنار دریا کثیر گردانم و تمامی این سر زمینها را به فرزندان تو بخشیم و از جمیع امتهای جهان را برکت دهم" (باب بیست و ششم، ۴) و به یعقوب میگوید: "و بر تو التفات خواهم کرد و ذریت ترا بارور خواهم گردانید و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و همه به شمشیر شما خواهند افتاد و من همه جا پیشاپیش شما خواهم خرامید" (سفر لایوان، باب بیست و ششم ۷) و به یوشع تصریح میکند که "از صحرا تا نهر فرات و تا دریای بزرگ از آن تو خواهد بود و هیچکس را یارای مقاومت با قوم تو نخواهد بود، و تمامی قومهای زمین دست مرا خواهند دید که زور آور است" (صحیفه یوشع، باب اول). ولی واقعیت تاریخ این است که علیرغم همه این وعده ها، نه ذریت ابراهیم باندازه غبار زمین و ریگهای کناره دریا شدند، نه هرگز از نیل تا فرات به تصرف اسرائیل در آمد، نه تمام قوم ها به شمشیر او افتادند.

در ارتباط با این وعده های بی پشتوانه، ولتر در "ارزیابی کتاب مقدس" خود با طنز همیشگی خویش خطاب به قوم اسرائیل مینویسد: "دوستان من، فکر نمیکنید که احتمالاً خداوند یهوه با این وعده های وفا نشده شما را دست انداخته است؟ زیرا که نه تنها شما هیچوقت از نیل تا فرات را صاحب نشدید، بلکه بارها بارها خودتان مستعمره صاحبان نیل و فرات شدید و مدت بسیار بیشتری از آنکه آقای خودتان بودید بنده دیگران بودید. فردریک دوم، وقتیکه در جنگلهای صلیبی سرزمین موعود شما را از نزدیک دید گفت که موسی در آن به شما وعده شیرو عسل داده اند، ولی ناتی برای خوردن با آنها نداده است، و خیلی بهتر بود اگر بجای راه پیمانی چهل ساله در بیابان شما را با کشتی اجاره ای به ناپل برده بود. بهر حال یادتان نرود که حتی خدای ما و شما هم میتواند وعده بدهد و بدان وفا کند".

یهوه به کرات اعتراف میکند که خودش مخالفین خویش را عمدتاً به راه خطا میبرد تا بهانه ای برای آزار و عذاب آنان داشته باشد. نمونه بارز این بازی دوگانه یهوه جریان رویارویی موسی با فرعون است که نازل شدن انواع بلاهای وحشتناک را بر مصریان بدنبال می آورد. در این باره در فصل مربوط به موسی در کتاب حاضر توضیح بیشتر داده شده است.^۸

در سراسر تورات این برداشت کلی منعکس است که یهوه خود را اختصاصاً خدای اسرائیل و مسنول حمایت از منافع او می شمارد، حتی اگر در رویدادهای مختلف حق با اسرائیل نباشد. در کتاب حزقیال پیغمبر آمده است که: "کلام خداوند بر من، حزقیال بن یوزی، نازل شده فرمود که ای آدمیزاده، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا برای ایشان بیان کن، زیرا که من ترا اختصاصاً برای اسرائیل میفرستم و نه برای قومهای غامض زبان و ثقیل لسان دیگری که سخنانشان را نمیتوان فهمید" (کتاب حزقیال نبی، باب سوم، ۴-۶). در مورد دیگر به مردم کوهستان سعیر که از دست اندازی اسرائیلیان به سر زمین خود جلو گیری میکنند بوسیله پیغمبر خود حزقیال پیغام میدهد که او خدای اسرائیل است و بهر صورت از اسرائیل جانبداری خواهد کرد:

^۸ - در همین زمینه در انجیل آمده است که "کلام خدا میگوید: در صهیون سنگی قرار میدهم که مردم بر آن خواهند لغزید تو از آن صخره ای میسازم که از روی آن خواهند افتاد" (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب نهم، ۳۳). و در قرآن نیز آمده است که "ما خودمان حرام میکنیم بر هر شهری که تصمیم به هلاک مردم آن گرفته باشیم که آن مردمان از کفر خود توبه کنند" (انبیاء، ۹۵). و در ارتباط با آیه های دیگری از قرآن که: "انها به ما نیرنگ زدند و ما هم در مقابل به آنها نیرنگ زدیم و آنان نفهمیدند" (غل، ۵۰)، و: "با ما مکر کردند و ما هم با آنها مکر کردیم، و خدا بهترین مکاران است" (آل عمران، ۵۴)، و: "با خدا مکر کردند و خدا نیز با آنها مکر کرد، زیرا خدا از همه مکارتر است" (انفال، ۳۰)، گلدتسیهراین حدیث معروف ترمذی را نقل میکند که: "از جمله دعاهای پیامبر این بود که: خدایا، به من کمک کن بر من کمک مکن، برای من حيله بزن ولی بر من حيله نزن" (صحیح، جلد دوم ص ۲۷۲)، و نیز این حدیث طبقات الشافعیه (جلد سوم، ص ۵۶) را که: "عمر بن خطاب میگفت: اگر پایم در بهشت و یکپای دیگرم هنوز از آن بیرون باشد، خودم را از مکر خدا در امان نمیبابم".

"... و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: به کوهستان سعیر بگو خداوند یهوه میفرماید که من از این پس به ضد تو خواهم بود و دست خود را بر تو دراز کرده ترا محل دهشت خواهم کرد، و شهرهایت را خراب خواهم نمود تا ویران شوند و بدانی که من یهوه هستم. زیرا که با اسرائیل عداوت ورزیدی... به حیات خودم قسم که ترا به خون تسلیم خواهم نمود که خون ترا همه جا دنبال نماید و روندگان و آیندگان را از تو منقطع میکنم و کوههایت را از کشتگان مملو میکنم که مقتولان شمشیر بر تل ها و دره ها و همه وادیهای تو بیفتند، و ویرانه هایت را دانی میکنم که شهر هایت دیگر مسکون نشوند تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل هستم (حزقیال نبی، باب سی و پنجم، ۱-۹)، هر آینه من به آتش غیرت خود بر ضد همه امت ها و ملت های دیگر هستم که به سرزمین من دست انداخته و آنرا مورد نفرت دیگران قرار داده اند (همانجا، باب سی و هشتم، ۵).

علاقه خاص یهوه به اینکه برای او هر چه بیشتر قربانی کنند و بخصوص بوی خوش گوشت سوخته به مشامش برسد در سراسر تورات منعکس است. یک کتاب کامل از تورات، سفر لایوان، با ۲۷ باب و بیش از یکهزار بند به مقررات قربانی تخصیص داده شده است، و اضافه بر آن دست کم در سیصد مورد مختلف دیگر در عهد عتیق به مناسبتهای مختلف به قربانی اشاره شده است. شنیدن بوی کباب، بارها این خدا را به عدول از تصمیمات سخت قبلی وامیدارد و در واقع قربانی نقش رشوه ای را ایفا میکند که بدو داده شده باشد. وقتیکه نوح در پایان طوفان از کشتی خود بیرون می آید و از هر چرنده و پرنده حلال گوشت کشتی یکی را در آتشی که می افروزد برای یهوه قربانی میکند، یهوه با شنیدن بوی خوش آن از تصمیم پیشین خود درباره نابودی نسل بشر پشیمان میشود و در دل خود میگوید "بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم" (سفر پیدایش، باب هشتم، ۲-۲۲)، و وقتیکه شاول نخستین پادشاه اسرائیل و ولینعمت داود او را به سبب نادرستیها و کوتاهی هایش به غضب خداوند تهدید میکند داود بدو میگوید اگر یهوه ترا علیه من برانگیخته است من او را با آتش خوشبوی قربانی راضی خواهم کرد (کتاب اول سموئیل، باب بیست و هشتم، ۱۹). در صحرا ی سینا یهوه به موسی دستور میدهد که: "به بنی اسرائیل بگو هدیه طعام مرا از قربانیهای خوش عطر و آتشین برای من بیاورند، و آن طعام قربانی دو بره نرینه یکساله بی عیب یکی در صبح و دیگری در عصر باشد، همراه با یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط با یکربع ظرف روغن زلال برای هر بره، و نوشابه مستی آور که بر محراب من پاشیده شود، و در روز سبت (شنبه) بجای یک بره دو بره و بجای یک عشر آرد دو عشر آرد منظور گردد، سوای قربانی سوختنی دانی با هدیه ریختنی آن" (سفر اعداد، باب بیست و هشتم، ۱-۱۱).

در نخستین باب سفر لایوان، را برای خود با همه جزئیات آن به موسی ابلاغ میکند: "...پس کسی که برای من قربانی میگذارند حتما آنرا از بهانم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانند. اگر قربانی از گاو یا گوسفند باشد پس خود را بر سر او بگذارد و او را ذبح کند و پسران کاهنان خون او را بر اطراف مذبح بپاشند، و پس پوست قربانی را بکنند و آنرا قطعه قطعه کنند و پسران کهنه آتش بر مذبح روشن کنند و هیزم بر آن بچینند و سر قربانی و پیه او را بر هیزمی که بر روی آتش گذاشته اند قرار دهند، و روده ها و پاچه های او را با آب بشویند و آنگاه خود کاهن همه را بر مذبح بسوزاند و مراقبت کند که عطر آن هر چه خوشبو تر باشد... و اگر قربانی از مرغان باشد پس آنرا از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بیاورد، و کاهن آنرا نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد تا جدا شود و آنرا بر مذبح بسوزاند و خونس بر پهلوی مذبح افشرده شود، و چینه دانش را با فضولات آن بیرون کرده و آنرا بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد، و پس آنرا از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آنرا بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند که قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است" (سفر لایوان، باب اول، ۱-۱۷).

ظاهرا بوی کباب خر بخلاف بوی کباب گاو و گوسفند برای یهوه مطبوع نیست، زیرا وی در تورات دستور میدهد که نخست زادگان احشام اسرائیل همگی خاص خداوندند و صاحبان آنها نمیتوانند آنها را باز خرید کنند، اما نخست زاده الاغشان را میتوانند باز خرید کنند یا آنرا با یک گوسفند معاوضه نمایند و در غیر این صورت میباید گردن کره الاغ را بشکنند: "... و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: هر نخست زاده ای که رحم مادرش را بگشاید هوه از انسان و خواه از بهانم مال من است و هر نخست زاده بهانم که از آن تو است نرینه آن از آن خداوند است و هر نخست زاده الاغ را به بره ای فدیة بده و اگر ندهی گردنش را بشکن. و هر نخست زاده انسان را از پسرانت به من فدیة بده. و چون پسرانت از تو سنوال کنند که این چیست به آنها بگو که چون یهوه میخواست ما را از مصر از خانه غلامی بیرون آورد جمیع نخست زادگان مصر را از انسانها تا بهانم کشت، بنابراین من نیز همه نرینه ها را که رحم را گشایند برای خداوند ذبح میکنم. لیکن هر نخست زاده از پسران خود را فدیة میدهم" (سفر خروج، باب سیزدهم، ۱۱-۱۹، باب سی و چهارم، ۱۹-۲۰). "هر چیزی که متعلق به خداوند

باشد چه از بهانم نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا مخصوص خداوند قدس اقداس است، و هر وقتی که از انسان وقف شده باشد اگر فدیة داده نشود البته باید کشته شود" (سفر لاویان، باب بیست و هفتم، ۲۸ و ۲۹). در سفر خروج صریحا به موسی میگوید: "نخست زاده پسران خود را به من بده، و نخست زاده گاو و گوسفندان را هفت روز نزد مادرانشان نگاه دار و در روز هشتمین آنها را نیز به من بده" (سفر خروج، باب بیست و دوم، ۲۹ و ۳۰).

نمونه ای از اشتهای یهوه را برای قربانی در کتاب پادشاهان تورات میتوان یافت: "پس سلیمان به حضور خداوند گذرانید ۲۲۰۰۰ گاو و ۱۲۰۰۰۰ گوسفند بود" (کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، ۶۲ و ۶۳). در همین باره در تواریخ ایام تورات آمده است که: "پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا همه اسرائیل در اورشلیم جمع شدند و در آنروز ۷۰۰ گاو و ۷۰۰۰ گوسفند از غنای که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب شانزدهم، ۱۰-۱۴).

یهوه به کرات از قوم برگزیده خود می خواهد که هر چه بیشتر برای او هدیه بیاورد، ولی برای اینکه در این مورد تقلب نکنند خودش نوع هدایای مورد قبولش را دقیقا تعیین میکند "... و خداوند به موسی فرمود: به بنی اسرائیل بگو که برای من هر چه زیادتیر هدایا بیاورند، و این است هدایایی که از ایشان برای من میگیری: طلا و نقره و لاجورد و ارغوان، و سنگهای عقیق و سنگهای مرصع سینه بند، و کتان نازک و پوست خز و پوست قوچ سرخ شده و پشم بز، و روغن برای چراغ و ادویه برای بخور معطر (سفر خروج، باب بیست و پنجم، ۲-۵)، و هر کس از بنی اسرائیل که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگزارند، پس پیه آن ذبیحه را همراه با سینه آن بیاورد تا سینه به جهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و آنگاه کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند و سینه آنرا بجنباند، و آن سینه از آن خودش و پسرانش باشد، و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهد (سفر لاویان، باب هفتم، ۲۹-۳۳). پس موسی طبق دستور خداوند دستهای خود را بر سر قوچ نهاد و آنرا ذبح کرد و قدری از خونش را گرفته بر نرمه گوش راست هارون و بر شصت دست راست او و بر شصت پای راست او مالید، و بقیه خون را بر اطراف مذبح پاشید، و پیه و دمبه و همه پیه را که بر احشاء راست و سفیدی جگر و پیه آنها و ران راست را گرفت و از سبب ران فطیر که به حضور خداوند بود یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد و همه آنها را برای هدیه جنبانیدنی بحضور خداوند بجنبانید و پس سینه قوچ تخصیص را که حصه موسی بود برای هدیه جنبانیدنی جنبانید چنانکه موسی را امر فرموده بود" (سفر لاویان، باب هشتم، ۲۳-۲۹).

برای اینکه هر اسرائیلی خوب متوجه شود که گفته های خدای او جدی است و ظفره بردار نیست، گاه و بیگاه یهوه عواقب تخطی از فرامین خود را به قوم برگزیده یادآوری میکند:

"اگر مرا نشنوی و جمیع اوامر و فرایض مرا که به تو میفرمایم بجا نیاوری، آنگاه در شهر و در صحرا ملعون خواهی شد و ظرف خمیر و میوه زمین تو و بچه های گاووبره های گله ات نیز ملعون خواهند شد، و بر تو وبا و سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد فرستاد، و فلک تو بالای سرت مس خواهد شد و زمین در زیر پایت آهن، و باران را با گرد و غبار خواهد آمیخت تا از آسمان نازل شود و ترا هلاک کند، و ترا به بواسیر و جرب و خارش و به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهم ساخت. زنی را که نامزد کنی دیگری با او خواهد خوابید، و گاو در نظرت کشته شود و دیگران گوشتش را بخورند، و الاغت پیش روی تو به غارت برده شود، و زانوها و ساق ها و از کف پا تا فرق سرت را به دمل بد که از آن شفا نتوانی یافت گرفتار خواهم کرد. تخم بسیار به مزرعه خواهی برد اما ملخ آنها خواهد خورد، و تاکستانها عروس خواهی کرد اما شراب آنها نخواهی نوشید زیرا کرم انگورت را خراب خواهد کرد. غریبی که در میان تو است بر تو سر خواهد شد و تو دم او خواهی بود (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم، ۱۵-۴۴)، و وحوش صحرا را بر تو خواهم فرستاد تا ترا بی اولاد سازند و چهار پایانت را هلاک کنند و راه هایت ویران شود، و ده زن نان خود را در یک تنور ببزند، و گوشت پسران خود را خواهید خورد و گوشت دختران خود را خواهید خورد، لاشه های شما را بر لاشه های بت پرستان خواهم افکند (سفر لاویان، باب بیست و ششم، ۱۴-۳۲)، از این جهت که اوامر خدایت را گوش ندادی و از این نام مهیب یعنی نام یهوه نترسیدی" (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم).

"یهوه صبايوت^۹ میفرماید که اورشلیم را به مأورای شغاله بدل خواهم کرد و خوراک مردمش را افسنتین قرار خواهم داد و آب تلخ به آنها خواهم نوشانید و لاشهای مردمان مثل سرگین حیوانات بر صحرا خواهد افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را بر دارد. هر که فهم دارد از این فخر کند که مرا میشناسد که یهوه، خدای رحمت و انصاف هستم، ولی ایامی می آید که ختنه شده ها و ختنه نشده ها را با هم عقوبت خواهم کرد و همه آنها را نیز که گوشه های مویشان را میتراشند همراه ایشان عذاب خواهم داد" (کتاب ارمیاء، باب نهم، ۱۱-۲۶).

"یهوه صبايوت خدای اسرانیل میفرماید: اینک بر سر مردم اورشلیم چنان بلانی خواهم آورد که گوش هر کس که آنرا بشنود صدا کند. گوشت پسران و گوشت دخترانشان را به ایشان خواهم خورد، و هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد" (کتاب ارمیاء نبی، باب نوزدهم، ۹).

"و مکتوبی از ایلیای نبی (الیاس) به یهورام پادشاه اسرانیل رسید که یهوه خدای پدرت داود میفرماید چونکه ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که مرتکب زنا شوند، همانا خداوند پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت، و در احشای خود تو چنان بیماری عارض خواهد کرد که روده هایت از مقعد بیرون آیند. و خداوند بهمین ترتیب عمل کرد و بمروراحشام یهورام هر روز بیشتر از مقعدش بیرون آمد تا با درد های سخت مرد. و قومش برای وی عطریات نسوزاندند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۱۲-۲۰).

برای تکمیل این فهرست، در جای دیگر همین کتاب سمونیل آمده است که: "و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شد و همه آنها را به بواسیر مبتلا ساخت تا روده هایشان از مقدها بیرون آمد و پوسید" (کتاب اول سمونیل، باب پنجم، ۶).

وقتی دیگر کاهن معبد سلیمان در اورشلیم نسخه اصلی توراتی را که توسط خود موسی نوشته شده است (و در طول چند قرن خود کاهنان از وجود آن خبر نداشته اند!) بر حسب تصادف پیدا میکند و این کشف مهم توسط یک کاهنه به اطلاع خداوند یهوه میرسد. ولی واکنش یهوه این است که به پادشاه و کاهنان اسرانیل پیغام دهد که تمام بلاهایی را که در این کتاب نوشته شده است بر آنها خواهد فرستاد، زیرا که برای خداهای دیگر بخور سوزانده اند و برای او نسوزانده اند: "و در سال هجدهم سلطنت یوشیا در اورشلیم، حلقیای کاهن کتاب تورات خداوند را که بدست موسی نوشته شده بود در وقتی که نقره ها را از خانه خداوند بیرون میبردند پیدا کرد و آنرا به شافان داد و شافان کتاب را نزد پادشاه برد و بحضور او خواند و پادشاه حلقیای کاهن و چند تن دیگر را نزد خلد کاهنه زن شلوم بن توقهته بن حسره لباسدار فرستاد و خلد کاهنه به ایشان گفت یهوه خدای اسرانیل میفرماید به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگوئید اینک بلانی بر سر شما خواهم آورد که تصورش را هم نکرده باشید، و همه لعنت هانی را که در این کتاب مکتوب است بر شما خواهم فرستاد، چونکه برای خدایان دیگر بخور سوزانید و برای من نسوزانید" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و پنجم، ۱۴-۲۵).

به موازات این تهدیدها، یهوه مزایای بیقید و شرط از خود را نیز به قوم بر گزیده یاد آور میشود: "اگر یهوه خدای خود را عبادت نمائی، نان و آب ترا برکت خواهم داد و بیماری را از میان تو دورخواهم کرد، و در زمینت سقط کننده و نازا نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت، و زنبورها پیش روی توخواهم فرستاد تا کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند، و ایشان را به تدریج از پیش روی تو خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را منصرف گردی، و حدود ترا از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم و ساکنان آن زمینها را بدست تو بسپارم، ۲۵-۳۱).

از دیگر خصائص یهوه این است که در جریانهای مختلف مربوط به قتل یا فریبکاری و یا تجاوز عادات جانب قاتل یا فریبکار را میگیرد و نه طرف آنکس را که قربانی تجاوز شده است.

وقتی که قابیل، پسر آدم و حوا، برادرش هابیل را بدین دلیل که هدیه او به یهوه بیشتر از هدیه قابیل مورد پسند خداوند قرار گرفته است میکشد، یهوه نه تنها از او باز خواست نمیکند بلکه تهدید میکند که هر کس قابیل را بکشد هفت بار مورد انتقام او قرار خواهد گرفت (سفر پیدایش، باب چهارم، ۱۵). موقعی هم که سارا، همسر

^۹ - این کلمه که ۲۸۲ بار در تورات به صورت یکی از القاب یهوه از آن یاد شده است معنی خدای جنگ و جنگجو را دارد.

ابراهیم، از شوهرش میخواد که فرزند ارشدخود را با مادر او از خانه بیرون کند تا پسر کنیز شریک پسر خود او اسحاق نباشد، یهوه جانب سارا را میگیرد: "و روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند ابراهیم ضیافتی کرد، و سارا پسر هاجر مصری را دید که خنده میکند. پس به ابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق شریک ارث نخواهد بود. این به ابراهیم سخت آمد، ولی خداوند به ابراهیم گفت که هر آنچه سارا به تو گفته است سخن او را بشنو... و بامدادان ابراهیم بر خاست نان مشکی از آب گرفته آنها را بر دوش هاجر گذاشت و او را با پسرش از خانه بیرون کرد. پس هاجر با اسماعیل در بیابان بر شبع سرگردان شد، و چون آب مشک تمام شد پسر را زیر بوته ای گذاشت و به مسافت تیر پرتابی رفته در مقابل وی نشست زیرا گفت مرگ پسر را نبینم، و آواز خود را بلند کرد و بگریست" (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، ۸-۱۶). هنگامی هم که یعقوب، فرزند کوچکتر اسحاق، با فریبکاری برکت پیغمبری را از برادرش میگیرد و اسحاق با وحشت در مییابد که یعقوب مزورانه حق برادرش را غصب کرده است، یهوه همچنان جانب فریبکار را میگیرد و نه جانب فریب خورده را (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۳ و ۴). این نحوه عمل بارها در تورات تکرار شده است.

.....
 نخستین پادشاهی که یهوه بر اسرائیل میگرداند شائول است که از جانب یهوه مأمور نابودی کامل قوم فلسطینی عمالیق میشود، ولی چون بعدا یهوه در مییابد که وی چند گاو و گوسفند آنها را باقی گذاشته است از انتصاب وی پشیمان میشود و او و همه پسرانش را میکشد: "و سمونیل به شائول گفت: خداوند مرا فرستاده است تا بر تو برکت دهم که بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان کلام خداوند را بشنو که میفرماید چون در بر آمدن اسرائیل از مصر قوم عمالیق با او در راه مقاومت کرد پس برو و عمالیق را شکست داده و جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و کودک شیر خواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغشان را بکش. پس شائول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهوه سان دیدو عمالقه را شکست داد و اجاج پادشاه عمالیق را زنده گرفت و تمامی خلق عمالقه را به دم شمشیر بالکل هلاک ساخت. اما گوسفندان و گاو و بره ها را هلاک نکرد... و کلام خداوند بر سمونیل نازل شده گفت: اینک پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم، زیرا کلام مرا بجا نیاورده است... و سمونیل خشمناک شده نزد شائول رفت و گفت هنگامیکه خداوند ترا مسح کرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی مگر به تو نگفت که عمالقه و هر چه را که در ملکیت آنهاست بالکل هلاک ساز؟ و آیا اطاعت فرمان خداوند نیکو تر است یا گوش گرفتن از پیه قوچ ها؟ و چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز ترا از سلطنت رد نمود. و سمونیل اجاج پادشاه عمالیق را که شائول زنده نگاه داشته بود طلبیده و به حضور خداوند در جلجال بدست خود پاره پاره کرد، و خداوند از کار او خشنود شد. ولی پشیمان شده بود که شائول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود" (کتاب اول سمونیل، باب پانزدهم، ۱-۳۵) "و خداوند شائول و همه پسرانش را بکشت و جسدهای آنها را زیر درخت بلوط دفن کردند، و شائول به سبب خیانتی که به خدا ورزیده و گوسفندان و گاو و عمالیق را نکشته بود مرد بجهت کلام خداوند که آنرا نگاه نداشته بود" (تواریخ ایام، کتاب اول، باب دهم، ۱۲).

"... و چون قوم اسرائیل با دختران قوم موآب به زنا پرداختند و به خدایان ایشان سجده کردند، غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد و به موسی گفت تمامی روسای قوم را گرفته ایشان را پیش آفتاب به دار بکش شدت غضب من فرو نشیند. و موسی به داوران اسرائیل گفت که هر یک از شما کسان خود را که به بعل روی آورده اند بکش... و اینک مردی از اسرائیل زنی را از قوم مدیان همراه داشت، و چون فینحاس بن العازارین هارون کاهن این را دید نیزه بدست گرفت و آنرا به شکم هردوی ایشان فرو برد و همانوقت وبا از بنی اسرائیل بر طرف شد. و آنکه قبلا به غضب یهوه از وبا مرده بودند بیست و چهار نفر بودند. و خداوند به موسی گفت: اینک فینحاس بن العازارین هارون غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید و باعث شد که بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. لهذا بگو که برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنانت جاودانی خواهد بود، زیرا که از برای خدای خود غیور شد" (سفر اعداد، باب بیست و چهارم، ۱-۱۳).

.....
 باینکه تصمیمات خداوند قاعدتا میباید حساب شده و بنابراین تغییر ناپذیر باشند، یهوه به کرات از انجام کاری که بدان اراده کرده است پشیمان میشود و تغییر جهت میدهد. طوفان نوح بدانجهت روی میدهد که خداوند از آفرینش نوع بشر پشیمان شده است و در نتیجه بلانی رابه وجود می آورد که در آن بقیه موجوداتی نیز که وی آفریده است همراه با آدمیان هلاک میشوند، ولی همین خدا اندکی بعد با شنیدن بوی کباب حیواناتی که نوح قربانی میکند از نظر خود عدول میکند و تصمیم به ادامه زندگی بشر و حیوانات میگیرد (سفر پیدایش، باب ششم، ۵-۷ و باب هشتم، ۲۰-۲۲).

داود پیغمبر و پادشاه به سر شماری قوم اسرائیل اقدام میکند، و نتیجه میگیرد که عده شمرده شدگان هزار هزارو دویست (یک میلیون و دویست هزار) مرد شمشیر زن از اسرائیل و هفتاد و چهار هزار از یهودا هستند، لیکن لایوان بنیامینیان در این رقم منظور نمیشوند، زیرا که داود آنان را مکروه دارد. این امر به نظر خدا ناپسند می آید، زیرا که او بعکس به لایوان علاقمند است، بدین جهت خالوی داود را نزد او میفرستد که وی را از جانب او درانتخاب یکی از سه نوع مجازات مخیر کند: یا سه سال در کشورش قحطی شود، یا تا سه ماه بعد بدست دشمنانش کشته شود یا سه روز و با بر اسرائیل نازل شود و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران کند، و داود شوق سوم را انتخاب میکند. در نتیجه خدا و با بر اسرائیل میفرستد که هفتاد هزار را تلف میکند. و بعد فرشته خود را با شمشیر روانه میکند تا بقیه مردم اورشلیم را هلاک کند، ولی ناگهان پشیمان میشود و فرشته را نزد خود باز میخواند بی آنکه گناهکار اصلی یعنی داود در این میان آسیبی دیده باشد (کتاب تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۵-۱۵).

حزقیای پیغمبر بیمار و مشرف به مرگ میشود، و یهوه اشعیاء بن آموص نبی را نزد او میفرستد که به وی بگوید خداوند میفرماید تدارک خود را ببین زیرا که به همین زودی میمیری. حزقیای روی خود را بسوی دیوار میکند و زار زار میگردد، و کلام خداوند بر اشعیاء نازل میشود که به پیشوای قوم من حزقیای بگو حالا که حاضر به مردن نیستی و گریه کردی پانزده سال بر روزهای عمرت میافزایم. و اکنون قرصی را از انجیر بگیر و بردمل خودت بگذار تا شفا بیابی (کتاب دوم پادشاهان، باب بیستم، ۱-۸).

یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل از الیشع پیغمبر درخواست میکند که برای پیروزی او در جنگ به حضور خداوند دعا کند، و الیشع باو میگوید که به حیات یهوه که اینک به حضور او ایستاده ام قسم که اگر احترام یهوشافاط پادشاه یهودا را نگاه نمیداشتم به سوی تو نظر نمیکردم، اما الان برای من مطربی بیاور، و چون مطرب می آید و ساز میزند خدا خوشش می آید و به الیشع پیغمبر خود دستور میدهد که به یهورام بگوید خداوند میفرماید در این وادی خندق ها بسازید تا دشمنان نتوانند پیشرفتی کنند (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۱۳-۱۷). اخاب پادشاه اسرائیل به اغوای همسرش ایزابل که او را بر خلاف خواست یهوه به تصرف تاکستان و امیدارد خشم خداوند را بر میانگیزد و یهوه توسط الیاس نبی به او پیغام میدهد که او را بالکل هلاک خواهد ساخت و کلیه مردان خاندان او را خواه آزاد و خواه محبوس خواهد کشت و دستور خواهد داد که سگان خون خود او را بلیسند و ایزابل همسرش را نیز حصار یزرعیل بخورند، و آخاب که این را میشوند جامه خود را چاک میزند و پلاس در بر میکند و روزه میگیرد و بر زمین میخوابد. در این حال کلام خداوند بر الیاس نازل میشود که دیدی چگونه اخاب از من ترسید و متواضع شد؟ پس از اینجهت که در حضور من متواضع شده است دیگر بلانی بر سرش نمی آورم، اما درایام سلطنت پسرش بلا را بر او عارض خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و یکم، ۲۱-۲۹).

"و چون سلطنت رحبعام استوار گردید او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند یهوه را ترک کردند، و یهوه شیشق پادشاه مصر را به اورشلیم بر آورد با ۱۲۰۰۰ ارابه و ۶۰۰۰۰ سوار و خلقی بیشمار از مصریان و لوبیان و سکیان و حبشیان، و به شمعیای نبی گفت که از جانب او به رحبعام و سروران یهوه بگوید که من شمارا بدست شیشق هلاک خواهم کرد. آنگاه رحبعام و سرداران اسرائیل تواضع نمودند، و خداوند به شمعیا گفت چونکه تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد ولی بنده شیشق خواهم کرد تا قدر بندگی مرا بدانند" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب دوازدهم، ۱-۸).

.....
وقت دیگر خدا در نقش یک جاسوس یا مأمور اطلاعاتی عمل میکند:

"در آن زمان اینا پسر یربعام پادشاه بیمار شد، و یربعام به زن خود گفت: "برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به نزد اخیای نبی برو و برای او ده قرص نان و کلوچه و کوزه عسل ببر تا ترا از آنچه بر فرزند ما روی خواهد داد خبر دهد. پس زن یربعام چنین کرد و برخاسته با صورت مبدل به شیله رفت و به خانه اخیای رسید و اخیای نمیتوانست او را ببیند، زیرا چشمان او از پیروی تار شده بود. ولی خداوند محرمانه درگوش او گفت که اینک زن یربعام می آید تا در باره پسرش که بیمار است از تو پرسد و چون داخل شود و به هنت ساختگی خواهد بود که تو او را نشناسی. پس چون بیاید بدو چنین و چنان بگوی. و چون اخیای صدای پاهای زن اخیای را که به در داخل میشد شنید گفت ای زن یربعام داخل شو، چرا هنت خود را تغییر داده ای؟ اکنون از جانب خداوند یهوه به یربعام بگو که چون از خدایان غیر من روی نگرداندی از این راه غضب مرا به هیجان آوردی من نیز اینک بر همه خاندان یربعام بلا میفرستم و تمامی آنها را دور می اندازند. و میفرمایم که هر که از یربعام در شهر بمیرد سگان او را بخورند و هر که در صحرا بمیرد مرغان هوا او را بخورند، و پسرت به

مجرد رسیدن پاهایت به خانه خواهد مرد. پس زن یربعام برخاسته روانه شد، و به مجرد رسیدن به خانه پسرش مرد." (کتاب اول پادشاهان، باب چهاردهم، ۱-۱۷).^{۱۰}

کمال مطلوب یهوه در ارتباط با قوم بر گزیده اش این نیست که او را دوست داشته باشند، این است که از او بترسند. در کتاب ملاکی نبی از قول خداوند آمده است که من با شما عهد بسته ام که میثاق حیات و رستگاری شما است، و بهره این میثاق ترس از خودم را نیز داده ام، برای اینکه از من بترسید و در مقابل نام من هراسان شوید (باب چهارم، ۲). به گفته فون راد کار شناس معروف کتاب مقدس، برای یهوه پایه همه عبادات ترس از او است نه عشق بدو یا عشق به بشریت و یا کوشش در راه نیل به کمال و تقوی. بهترین یهودی از نظر او آن کسی است که از او بیشتر بترسد، و نزدیک ترین مجتهدان مذهبی بدو آنهایی هستند که مهابت او را هر چه زیاد تر به مومنان تفهیم کرده باشند. در سفر خروج، خود یهوه حکایت میکند که "آنگاه قوم (یهود) از خدا ترسیدند و به بنده او موسی ایمان آوردند"، و سرودی را به افتخار خود در دهان موسی و بنی اسرائیل میگذارد که در بند یازدهم آن آمده است: "کیست مانند تو ای یهوه، در میان خدایان، که به اندازه تو ترسناک باشد و به سان تو مهابت داشته باشد؟" در دانه المعارف کتاب مقدس، یکی از معتبرترین نشریات توراتی، از اثر منظوم مفقود شده ای بنام "جنگهای یهوه" نام برده میشود که جزو ادبیات توراتی بوده و در آن یهوه با القاب خدای مهیب، فرعون شکن، خورد کننده فلسطینیان و ادومیان و موآبیان و کنعانیان مشخص شده است. در کتاب ملاکی نبی که قبلاً ذکر آن رفت، خداوند توسط پیغمبر خود به قوم یهود خشمگینانه بانگ میزند که "پسر از پدر خود و غلام از آقای خود میترسد. اگر من پدر هستم ترس از من چه شده است؟ و اگر آقا هستم هیبت من کجا رفته است؟ خیال میکنید من نمیدانم که شما به عنوان قربانی نان نجس بر مذبح من میگذارید، و با آنکه گوسفند نرینه ای در گله خود دارید بره معیوبی را برای من سر میبرید؟ مگر نمیدانید که من پادشاه عظیم میباشم و اسم من در میان امت ها اسم مهیب است؟" (ملاکی نبی، باب اول، ۶). آخرین جملات تورات وعده بیماری و وبا و مرگ و آتش برای کسانی است که از شنیدن نام یهوه به هراس نیفتند، و بند پایانی عهد عتیق این است که: "اینک من ایلیای نبی را قبل از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد تا دل پدران و پسران را بر گرداند، مبادا که من با مهابت خود بیایم و زمین را لعنت بزنم" (ملاکی نبی، باب چهارم، ۵ و ۶).

در مواردی چند در تورات، یهوه نقشی چنان غیر اخلاقی ایفا میکند که نه تنها در عرف حقوقی به عنوان کلاه برداری جرمی قابل تعقیب است، بلکه با محتوای فرمانهای ده گانه معروف خود او نیز مابینت دارد که "زدی نخواهی کرد". هنگامی که در مصر به موسی خبر میدهد که به همین زودی همه فرزندان ارشد خانواده های ارشد مصری را بدست خود خواهد کشت و بعد از آن در دل فرعون خواهد گذاشت که اجازه خروج یهودیان را از کشور خود بدهد، به راهنمایی میکند که قبل از این ماجرا یهودیان از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند ظروف و آلات طلا و نقره به امانت بگیرند تا بعداً آنها را همراه خود ببرند. عین نوشته تورات در این باره چنین است: "... اکنون به گوش قوم خود بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از همسایه خود آلات نقره و آلات طلا بخواهند (سفر خروج، باب یازدهم، ۲)، و بنی اسرائیل به دستور موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند بدیشان دادند، و یهودیان مصریان را به کمال غارت کردند" (همانجا، باب دوازدهم، ۳۵ و ۳۶).

در مورد جنگ یهودیان با دو قوم عمون و موآب که در آن حق با موآبیان است، یهود با کمین گذاری کلیه مردم این دو قوم را هلاک میکند و بدنبال آن یهودیان اطلاع میدهد که تا سه روز اموال و البسه و اشیاء گرانبهای آنها را غارت کنند و در روز چهارم او را متبارک بخوانند:

"... و آنگاه یهوه شافاظ پادشاه اسرائیل در میان جماعت یهودا درخانه خداوند پیش صحن جدید بایستاد و گفت: ای یهوه، ای خدای پدران ما، مگر تو در آسمان خدا نیستی و مگر در دست تو قوت جبروت نیست؟ آیا تو خدای ما نیستی که کلیه سکنه این زمین را از آنجا بیرون راند تا آنرا برای ابدالاباد به ذریت دوست خویش ابراهیم بدهد؟ پس اکنون بنی عمون و بنی موآب آمده اند تا ما را از ملک تو که آنرا به تصرف ما داده ای بیرون کنند. ای خدای ما، آیا تو برایشان حکم نخواهی کرد؟ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل ابن زکریابن بنیایابن یعنی ابن متئیای لاوی در میان جماعت حلول کرد، و او گفت ای تمامی یهودا و ای یهوشاف پادشاه، گوش گیرید که خداوند

^{۱۰} - در قرآن نیز آمده است که "پیغمبر در پنهانی به یکی از زنان خود مطلبی را گفت ولی آن زن این مطلب را به کسی دیگر اطلاع داد، و خداوند به پیغمبر خبر داد که فلان زن سر ترا فاش کرده است. پیغمبر از آن زن مواخذه کرد، و او با تعجب پرسید که چه کسی این را به تو گفت؟ پیغمبر فرمود خدای دانا به من خبر داد" (تحریم، ۳)

به شما میگوید از این گروه عظیم هراسان مپاشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن من است که خدای اسرائیل هستم. فردا به نزد ایشان فرود آید ولی جنگ ننمائید بلکه بایستید و آنچه را خداوند شما برای نجات شما خواهد کرد مشاهده نمائید، و خداوند به ضد بنی عمون و بنی موآب کمین گذاشت و ایشان را هلاک ساخت و چون اسرائیلیان به دیدبانگاه بیابان رسیدند دیدند که اینک لاشه ها بر زمین افتاده و احدی رهائی نیافته بود. و آنگاه یهوه شافاط پادشاه با همه قوم (اسرائیل) بجهت گرفتن غنیمت آمدند و آنقدر اموال و البسه و چیزهای گرانبها برای خود برداشتند که نتوانستند ببرند، و تا سه روز مشغول غارت میبودند، پس روز چهارم در وادی برکه جمع شدند و در آنجا خداوند را متبارک خواندند " (تواریخ ایام، کتاب دوم، باب بیستم، ۵-۲۶).

مسئله شکل ظاهری یهود از معماهای کتاب مقدس است، زیرا با آنکه خود وی در کوه سینا به موسی میگوید که هیچکس نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند، در همین کتاب مقدس در موارد متعددی پیغمبران او و دیگران وی را در صورت خدا یا به صورتهائی ناشناس می بینند و نه تنها نمیمیرند، بلکه خودشان این دیدارها را به تفصیل در تورات حکایت میکنند:

در دیدار موسی با یهوه در کوه سینا، موسی از او درخواست میکند که "عزت خود را به او نشان دهد"، ولی خداوند بدو میگوید: "تو نمیتوانی صورت مرا ببینی، زیرا هیچ آدمی نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند" (سفر خروج، باب سی و سوم، ۱۸-۲۰). با اینهمه تورات میافزاید که به موسی امکان داده شده که بعد از گذشتن خداوند از برابر او، نشیمنگاهش را ببیند (همانجا، ۱۹-۲۳). علیرغم همه اینها در همین سفر خروج آمده است که خداوند از رویروبا موسی سخن میگفت: "مثل شخصی که با دوست خود سخن بگوید". پیش از آن نیز به حکایت تورات خدا با پیغمبرش ابراهیم غذا خورده بود (سفر پیدایش، باب هجدهم، ۱-۸)، و با یعقوب کشتی گرفته بود (سفر پیدایش، باب سی و دوم، ۳۱)، و به دنبال موسی دویده بود تا او را بکشد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴). در کتاب دوم سمونیل وصف دقیقی از یهوه از زبان داود آمده است که بموجب آن یهوه از فراز ابرها بزمین فرو می آید، در حالیکه از بینی او دود برمیخیزد و از دهانش آتش بیرون میجهد و از مهابتش زمین میلرزد: "آنگاه زمین متزلزل گردید و پایه های آسمانی بلرزیدند، و از بینی وی دود متصاعد شد و از دهان او آتش سوزان در آمد و اخگرها از آن افروخته گردید و آسمانها را خم کرده نزل فرمود، و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود،... از درخشندگی او اخگرهای آتش افروخته شد و برق جهانیده شد. پس اعماق دریا ظاهر شد و پایه های ربع مسکون منکشف گردید و خداوند از اعلی علینین فرستاده مرا گرفت" (کتاب دوم سمونیل، باب بیست و دوم، ۸-۱۷). حزقیال نبی نیز در کتاب خود خداوند یهوه را به چشم می بیند که بر اورنگی شبیه یاقوت نشسته است، "و بالای فلک شباهت تختی مثل یاقوت کبود دیدم و بر آن تخت صورتی مانند صورت انسان، و از کمر او به طرف بالا مانند منظره فلز تابان دیدم و بر گرداگردش و اندرونش شعله های آتش مانند نمایش قوس و قزح که در روز باران درابر باشد، و دانستم که منظر جلال یهوه است و چون آنرا دیدم به روی خود در افتادم و آنگاه صدائی را شنیدم که به من گفت: ای پسر آدمی بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم" (کتاب حزقیال نبی، باب اول، ۲۶-۲۸). اشعیاء نبی بنویس خود یهوه را در میان ملانک بالدار می بیند: "آنگاه خداوند را دیدم که بر کرسی با شکوه خود نشسته بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و هر یکی از آنها دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس یهوه صباوت مملو از جلال اوست. و پایه های خانه از صدای او میلرزد و خانه از دود پر شد. پس گفتم وای بر من که هلاک شده ام، زیرا چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است" (کتاب اشعیاء نبی، باب ششم، ۱-۵). یهوشافاط پادشاه یهودا، با آنکه پیغمبر نیست، به آخاب پادشاه اسرائیل حکایت میکند که یهوه را بر کرسی خودش دیده و شاهد آن بوده است که وی کسی را فرستاده است تا آخاب را فریب دهد و او را وادارد که به جلعاد حمله کند تا در آنجا شکست بخورد: "و یهوه شافاط به آخاب گفت بدرستی که خداوند را بر کرسی خودش نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان بطرف راست و چپ او ایستاده بودند و خداوند گفت کیست که برود و آخاب را فریب بدهد تا به راموت جلعاد برآمده و بیفتد؟ و روح پلید (شیطان) به حضور خداوند گفت من اینکار را میکنم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. پس خدا فرمود برو و چنین بکن. پس هشدار باش که الان خداوند روحی کاذب را در درون جمیع این انبیای تو گذاشته است" (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۱۹-۲۳، کتاب دوم تواریخ ایام، باب هجدهم، ۱۸-۲۲). اشعیاء نبی تصریح میکند که یهوه در کوه صهیون ساکن است (کتاب اشعیاء، باب هشتم، ۱۸). حزقیال نبی یهوه را شخصا در داخل معبد اورشلیم می بیند که بدو خبر میدهد که خیال دارد برای همیشه در آنجا سکونت گزیند: "پس جلال خداوند از راه دروازه ای که رویش به سمت مشرق بود به معبد درآمد، و مرا برداشته به صحن اندرونی آورده و صدائی را شنیدم که از میان خانه با من تکلم میکرد، و شنیدم که مردی که پهلوی من ایستاده بود گفت ای پسر آدمی، این است تخت خدائی من و مکان کف پایهایم که خیال دارم در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن شوم" (کتاب حزقیال نبی، باب چهل و سوم، ۴-۷). و زکریای نبی از زبان خداوند می شنود که "اکنون

به صهیون مراجعت نموده ام و بعد از این در میان اورشلیم ساکن خواهم شد" (کتاب زکریا، باب هشتم، ۳). به حکایت تورات داود پادشاه و پیغمبر در نظر میگیرد خانه ای که در اورشلیم برای خداوند بسازد که او در آینده مسکن معینی داشته باشد و سرگردان نباشد، ولی کلام خداوند به ناتان نازل شده بدو میگوید: "برو به بنده من داود بگو خداوند میفرماید که لازم نیست تو خانه ای برای سکونت من بنا کنی، زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آورده ام تا امروز در خانه ای ساکن نشده ام، بلکه از خیمه ای به خیمه ای و از مسکنی به مسکنی رفته ام، و آیا در این مدت به احدی از برگزیدگان اسرائیل گفتم که چرا خانه ای از چوب سرو آزاد برای من نساختید؟" (کتاب اول تواریخ ایام، باب هفدهم، ۳-۶). با اینهمه سلیمان، جانشین داود، این کار را سرانجام عملی میسازد و خداوند را از بی سرو سامانی بیرون می آورد: "... پس سلیمان بنای خانه خداوند را تمام کرد... و خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شده بدو گفت: اینک تقاضای ترا اجابت نمودم و این مکان را برای سکونت ثابت خود برگزیدم. و اکنون اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ ها حاصل زمین را بخورند و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم و با اینهمه قوم من متواضع شوند و دعا کرده با وجود همه اینها طالب حضور من باشند، آنگاه من تقاضایشان را از آسمان اجابت خواهم فرمود و از این ببعد به دعائی که در این مکان بحضور من کرده شود از نزدیک از نزدیک شنوا خواهم بود" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب هفتم، ۱۱-۱۶). علیرغم همه این گفته های مکرر تورات، آنجیل یوحنا تصریح داد که هیچ آفریده ای تاکنون خدا را ندیده است (یوحنا، باب اول، ۱۸ و باب چهارم، ۱۲). پائولوس رسول نیز در رساله اول خود به قرننیان (باب سیزدهم، ۲) تأکید میکند که دیدن خدا از روبرو تنها در زندگانی آن جهانی ممکن است و هر کس مدعی آن در این دنیا باشد دروغ گفته است.^{۱۱}

در موارد مختلفی یهوه در موارد رابطه قوم یهود با همسایگان غیر یهود خود، آشکارا موضعی میگیرد که در اصطلاح امروزی **Apartheid** (تبعض نژادی) نام دارد. حتی یکبار شدت خشم او از اینکه قوم اسرائیل از غیر یهودیان زن گرفته اند پیغمبر معتبر او عزرا را از ناراحتی به آستانه مرگ میکشاند: "... و من چون آگاه شدم که قوم اسرائیل خویشان را از مردم کشورهای دیگر جدا نکرده اند بلکه از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس خود را با رجاست و نجاست امتهای دیگر مخلوط کرده اند جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و تا وقت شام متحیر نشستم، و در وقت شام از تذلل خود بر خاستم و با لباس و ردای دریده به زانو در آمدم و دست خود را به سوی یهوه خدای خویش برافراشتم و گفتم ای خدا، من خجالت دارم که اوامر ترا ترک نموده ایم که فرموده ای آن زمینی که شما (بنی اسرائیل) برای تصرف آن میروید زمینی است که از نجاسات امتهای کشورها نجس شده است و آنها به رجاسات و نجاسات خویش از سر تاسر مملو ساخته اند، پس دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود میگیرید و هرگز سعادت مندی و سلامتی را برای ایشان مطلبید تا خودتان این زمین را بخورید و آنرا برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید... پس عزرا گریه کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود و گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل زار زار میگریستند، و شکنیا، ابن یحیا نیل به عزرا گفت پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که این زنان و اولاد آنان را از خود دور کنیم... پس در روز سوم که روز بیستم از ماه نهم بود همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و از ترس خدا و نیز به سبب باران سخت میلرزیدند. آنگاه عزرا کاهن برخاسته به ایشان گفت شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته و جرم اسرائیل را افزوده اید... پس جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته اند در وقفهای معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند تا حدت خشم خدای ما در باره این امر از ما رفع گردد... پس در روز اول ماه دهم برای تفتیش این امر نشستند و تا روز اول ماه اول کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند به اتمام رسانیدند." (کتاب عزرا، باب نهم و دهم).

^{۱۱} - در قرآن در همین باره آمده است که "هیچ دیده ای نمیتواند او (خداوند) را ببیند، ولی خداوند همه دیدگان را میبیند" (انعام، ۱۰۰). با این وجود در قرآن نیز مواردی وجود دارد که در آنها به دست خدا (مانده، ۶۴)، چشم خدا (قمر، ۱۴)، چهره خدا (بقره، ۱۱۵) و خدا در عرش خود در میان ملانک (طه، ۵) اشاره شده است. این اشارات روشن به جنبه جسمانی خداوند کشمکشهای فکری بسیار را در اسلام میان مالکیان از یکسو و حنبلیان و کرامیه و ظاهریان از سوی دیگر برانگیخته بود. فرقه اسلامی معروف ظاهریه (که بنیانگذار آن ابو داود اصفهانی بود و بخصوص در اسپانیای مسلمان نفوذ بسیار یافت) معتقد بود که خداوند در عرش خانه دارد که بر دوش ملانک است و هر وقت که حرکت کند، از عرش صدائی شبیه آنچه از زین ستر در زیر سواری قوی هیکل بر میخیزد بگوش میرسد. بعضی عقیده دارند که چهره خدا به چهره مرد سالخورده ای با موی سیاه و سپید میماند و برخی بعکس دارای چهره جوانی ساده و خوشرو میدانند که نعلینی طلائی به پای دارد. گفته شده است که پس از طوفان نوح خدا آنقدر گریست که به درد چشم مبتلا شد، بطوری که ملانک به عیادتش رفتند، و موقعی دیگر نیز آنقدر خندید که دندانهای آسیایش پدیدار شد (تشیع و تصوف، نوشته هاشم معروف الحسینی، ترجمه سید صادق عارف، نشریه بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۹، نقل از کتاب اله اکبر، نوشته دکتر روشنگر، ص ۱۷۱). (دکتر روشنگر همان دکتر مسعود انصاری است)

.....
 وقت دیگر خداوند آب پاکی را روی دست پیغمبرانی که بارها خودش به ایشان وحی فرستاده و آنها را واسطه های خویش با قوم برگزیده خود دانسته است میریزد و همه را دروغگو و فریبکار میخواند:

"من این انبیاء را نفرستادم، ولی آنها ادعای رسالت مرا کردند. با ایشان سخن نگفتم، اما از جانب من به نبوت پرداختند... سخنان این انبیای کاذب را شنیدم که به مردمان میگفتند یهوه درمکاشفه یا درعالم رویا به من چنین گفت... تا به کی این انبیایی که به دروغ نبوت میکنند به روی خودشان نمی آورند که انبیای دل خودشان بیش نیستند و با نقل رویاهانی که هر کدام به همسایه خود بازگویی میکنند کاری میکنند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان مرا به خاطر بعل از یاد بردند؟ چرا آن نبی که مرا درمکاشفه یا در رویا دیده است رویای خود را به راستی بیان نمیکند؟ و آنکه کلام مرا دارد کلام مرا به درستی نقل نمیکند؟ آخر گاه را با گندم چه کار است؟ اینک من به ضد این انبیایی هستم که کلام مرا از یکدیگر میدزدند و به دروغ میگویند که او گفته است. مرا با اکاذیب خود گمراه مینمایند، زیرا که من هیچیک از ایشان را نفرستادم و مأموریتی به آنها ندادم. و چون قوم من پرسند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ و اگر بگویند وحی یهوه، پس من که یهوه هستم میفرمایم که به شما فرموده بودم ادعای وحی یهوه را مکنید. لهذا اینک شما را به الکل فراموش خواهم کرد و عار عبدی و رسوائی را که فراموش نخواهد شد بر شما خواهم فرستاد" (کتاب ارمیاء نبی، باب بیست و سوم، ۲۱-۴۰).^{۱۲}

.....
 با همه اینها، شاهکار شاهکارهای "خداوند یهوه" چیز دیگری غیر از همه اینهاست، چیزی که نه تنها در تاریخ مذاهب، بلکه در تاریخ جهان بصورت کلی، پدیده ای منحصر به فرد است.

چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان مهاجرت ابراهیم از بین النهرین به ارض کنعان خداوند بر وی ظاهر میشود و بدو میگوید: "میخواهم با تو عهدی ببندم که ذریت ترا بسیار بسیار کثیر گردانم و ترا پدر امتهای فراوان کنم و بسیار بارور نمایم و امتهای تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند تا ترا و بعد از تو ذریت خدا باشم و زمین غربت تو یعنی تمامی ارض کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، به شرط آنکه تو نیز عهد مرا نگاه داری که بعد از تو گوشت غلغه هر ذکوری از اسرائیل ختنه شود" (سفر پیدایش، باب هفدهم)، و پیش از همه خود ابراهیم در ۹۹ سالگی ختنه میشود. ولی گذشته از این مشکل که چرا آلت فرزندان اسرائیل ارتباطی چنین سرنوشت ساز با دستگاه الهی داشته است، این مشکل دیگر نیز در کار بوده که این سرزمینی که خداوند آنرا از دریای قلزم تا بحر فلسطین و از صحرای سینا تا نهر فرات بطور دریست و برای همیشه به ذریت ابراهیم بخشیده یک سرزمین بی صاحب و خالی از سکنه نبوده بلکه مسکن هفت قوم بزرگ و ده ها قوم کوچکتر بوده است که اسامی همه آنها دقیقاً در تورات آمده است. در چنین شرایطی منطقاً میبایست پیش از اجرای مفاد این تعهد نامه ترتیب قابل قبولی برای جابجایی این مردمی که بهر حال آنها نیز بندگان خدا بوده اند داده شود تا خانه بصورتی منصفانه و مشروع برای مالکان نورسیده خالی شده باشد. راه حل انتخابی یهوه مطلقاً این نیست، راه حل غیر منتظره دیگری است که یک کتاب تمام از کتابهای تورات، شامل ۲۴ باب و ۸۰۰ بند به شرح دقیق آن اختصاص داده شده است: "پس موسی به دستور خداوند دوازده هزار نفر را به جنگ مدیان فرستاد و آنها همه ذکوران مدیان را کشتند و زنان و اطفال ایشان را به اسیری گرفتند و جمیع بهانم و مواشی ایشان همه املاکشان را غارت کردند و تمامی مسکن ایشان را به آتش سوزانیدند و پس اسیران و غنایم را نزد موسی و العازار کاهن آوردند، و موسی به روسای لشکر غضبناک شد چرا زنان و اطفال را زنده نگاه داشته بودند، و گفت پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مردی را شناخته باشد بکشید، ولی هر دختری را که مردی را شناخته و با او همبستر نشده باشد برای خودتان نگاه دارید" (سفر اعداد، باب سی و یکم، ۱-۱۸).

^{۱۲} - این ارمیای نبی که به نمایندگی خداوند انبیای گذشته اسرائیل را فرستادگان کاذب یهوه اعلام میکند، قبلاً شخص خودش را در کتاب خویش نه تنها فرستاده یهوه میدانند، بلکه تأکید میکند که حتی پیش از آنکه نطفه او بسته شده باشد پیغمبر بوده است: "..... پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت قبل از آنکه ترا در شکم مادرت صورت بدم ترا شناختم و در همانجا ترا تقدیس نمودم و نبی امتهای قرار دادم" (کتاب ارمیا نبی، باب اول، ۴ و ۵).

بعد از در گذشت موسی، خداوند با رئیس سپاهیان او یوشع بن نون تماس میگیرد و طرح جنگی خویش را به اطلاع او میرساند و جزئیات اجرای آنها را مشخص میکند: ".... و خداوند بعد از وفات موسی به بنده خود یوشع بن نون خطاب کرد که موسی بنده من وفات کرده است، پس بر خیز از رود اردن عبور کن، و من چنانکه به موسی وعده کردم هر جانی را که کف پای شما بر آن نهاده شود به شما میبخشم، از صحرا و لبنان تا نهر فرات و تمامی زمین حتیان تا دریای بزرگ به طرف مغرب، و تو تمامی این قومها را که به دست تو تسلیم میکنم هلاک خواهی کرد، و مبادا که بر آنها ترحم کنی، زیرا یهوه خدایت ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا به دست تو هلاک شوند و پادشاهان ایشان را به دست تو تسلیم خواهد نمود تا ایشان را هلاک سازی و نامشان را از زیر آسمان محو کنی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدای تو خدائی عظیم و مهیب است" (سفر تثنیه، باب هفتم، ۱۶-۲۵).

"و خداوند به یوشع گفت اینک اریحا و پادشاهش و مردان جنگی آنها را به دست تو تسلیم کردم. پس آنها را تصرف کرده باشی هر موجودی را که در شهر است از مرد و زن و جوان و پیر و گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کن و دینفسی را در آنجا باقی نگذار، و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین که به غنیمت گیری وقف من خواهد بود. و یوشع شهر را با آنچه درون آن بود به آتش سوزانید بجز راحاب فاحشه را که زنده نگاه داشت" (صحیفه یوشع، باب ششم، ۲-۲۵).

".... پس خداوند به یوشع گفت اینک ملک عای و همه قوم او را به دست تو دادم. پس تمامی مردان جنگی خود را بردار و به عای برو... و چون شهر را به تصرف درآوردی پس آنها را به آتش بسوزان. شهر به آتش سوخته شد و یوشع و تمامی اسرانیل مردان عای را کشتند بطوریکه کسی از آنان باقی نماند، زیرا که یوشع دست خود را پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد، لیکن بهانم و غنیمت آنها اسرانیل برای خود به تاراج برد موافق کلام خداوند که به یوشع فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آنها را خرابه ساخت که تا امروز باقی است." (صحیفه یوشع، باب هشتم، ۲۲-۲۵).

در تصرف شهر عای مثل همیشه به فرمان یهوه همه آدمیان و چهار پایان شهرحتی سگان و گربه ها قتل عام میشوند و خود شهر نیز ویران میشود. با این وصف یهوه با علم خدائی خود احساس میکند که هنوز چیزی باقی مانده که نابود نشده است و یوشع پیغمبر را بخاطر این قصور مورد عتاب قرار میدهد. یوشع پس از جستجوی فراوان پی میبرد که یکی از یهودیان بنام عخان بن کرمی بن زبیدی بن زارح یک شمش طلا و دوپست سکه نقره را از بین نبرده و برای خود ش نگاه داشته است. عخان خود بدین گناه اعتراف میکند و طلا و نقره را پس میدهد، ولی به دستور یهوه او را با زن و فرزندان و تمامی بستگانش و خدمتکاران و خران و گوسفندانش به دره آخور میبرند و در آنجا همه آنها را سنگسار میکنند و بعد در آتش میسوزانند (صحیفه یوشع بن نون، باب هفتم، ۱۸-۲۵).

"... پس خداوند به یوشع گفت: از ادونیان مترس، زیرا ایشان را به دست تو دادم. و یوشع تمامی شب را از جلجال کوچ کرده ناگهان برایشان بر آمد و خداوند ایشان را پیش اسرانیل منهزم ساخت و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی هلاک کرد، و چون پیش اسرانیل فرار میکردند خداوند بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند، و آسانی که از سنگهای تگرگ مردند بیشتر بودند از آنهائی که قوم اسرانیل به شمشیر کشتند" (صحیفه یوشع، باب دهم، ۹-۱۱).

"و اسرانیلیان قوم موآب را که از حضور ایشان منهزم شدند کشتند و شهرهایشان را منهدم کردند و برهر قطعه زمین نیکو سنگ انداختند و آنها را از سکونت انداختند و تمامی چشمه های آب را مسدود ساختند و کلیه درختان میوه را قطع نمودند و در جای آنها سنگهای قیر گذاشتند" (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۲۴ و ۲۵).

"پس یوشع مقیده را گرفت و به امر خداوند همه نفوسی را که در آن بودند به دم شمشیر هلاک کرد و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن با تمامی اسرانیل با لبنه جنگ کرد و خداوند آنها را نیز بدست اسرانیل تسلیم نمود، پس همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن به لایخیش گذشت و به مقابلش اردو زده با آن جنگ کرد و خداوند لایخیش را بدست اسرانیل سپرد که در روز دوم تسخیر نمود و یوشع همه کسانی را که در آن بودند بدم شمشیر کشت. آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لایخیش آمد و یوشع اوراشکست، بحدی که کسی را برای او باقی نگذاشت، و پس به علجون گذشت و در همان روز آنها گرفته بدم شمشیر زد و همه کسانی که در آن بودند در یک روز هلاک کرد چنانکه با لایخیش کرده بود. و پس به حبرون

بر آمده با آن جنگ کرد و هر ذی نفس را هلاک کرد، چنانکه یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود. و یوشع این ملوک و زمینهای ایشان را گرفت زیرا که یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ میکرد."

"و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد و برایشان رحمت نشود، بلکه ایشان را نابود سازد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود " (صحیفه یوشع، باب های اول تا بیست و یکم).

دردنیاله اینها، درباب های بیست و دوم تا بیست و چهارم همین صحیفه یوشع، ۷۶ شهر دیگر نام برده میشوند که یکایک آنها بهمین ترتیب، بدستور یهوه و با نظارت مستقیم او و گاه به فرماندهی او تصرف و قتل عام و غارت و سوزانده میشوند.

این قتل و عامها آنقدر برای خداوند یهوه و برای قوم برگزیده او مهم است که حتی یکبار یوشع گردش خورشید را در آسمان متوقف میکند تا فرصت بیشتری برای تعقیب "اموریان" و کشتن همه آنها داشته باشد: "... آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به آفتاب گفت که بر جبعون بایستد، و به ماه نیز گفت که بر وادی ایلون بایستد، پس آفتاب ایستاد و قریب به تمامی روز در فرورفتن تعجیل نکرد، و ماه نیز توقف نمود تا قوم بقیه اموریان را نابود کردند" (صحیفه یوشع، باب دهم، ۱۲ و ۱۳).^{۱۳}

محقق ایتالیایی گارلی محتوای صحیفه یوشع تورات را اقتباسی از منظومه های حماسی آشوری میداند که به شرح پیروزی های خونین پادشاهان آن اختصاص یافته است، و نمونه ای از آنها را هم اکنون در موزه باستان شناسی برلین میتوان دید:

"به یاری ایشتار و آشور، خدایان بزرگ، و به فتوای کاهنان مقدس، با لشکریان و اربابه ای جنگی خودم از کوه ها گذشتم و بجانب کینابو رفتم. به شهر و قلعه مستحکم آن یورش آوردم و آنجا را تصرف کردم، همه مدافعان قلعه را از دم تیغ گذراندم و سه هزار اسیر را زنده زنده در آتش سوزاندم و حتی یک تن از آنان را باقی نگذاشتم تا به کار گروگانی رود. سردار دشمن را بدست خودم پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. آنگاه به جانب شهر تلا رفتم که بخوبی مستحکم شده بود و سه بارو داشت. چون صاعقه بدان یورش بردم و سرانجام آنرا گشودم. سه هزار سپاهی را در همان دروازه شهر از دم تیغ گذراندم، سپس بسیاری دیگر را در آتش سوزاندم. اسرای فراوانی نیز گرفتم که از آنهاپاره ای را دست بردم و پاره ای دیگر را گوش و بینی، و چشمان بسیاری از آنها را در آوردم. از بدنهای کشتگان پشته ها ساختم و سرهایشان را به تاکهای بیرون شهر آویختم و جوانان و دختران را زنده در شعله های آتش انداختم. کاری کردم که خدای بزرگ، آشور، و خدای بزرگ ایشتار، از من راضی شدند "

(سنگنوشته آشورنصیربعل Assurnazirpal پادشاه آشور در قرن نهم پیش از میلاد).

بحکم اینکه تاریخ تکرار میشود در سالهای جنگ جهانی دوم نیز تلاشی مشابهی از جانب "ملت برتر" دیگری با منطبق "فضای حیاتی" صورت گرفت که میلیونها نفر در لهستان و روسیه و در دیگر سرزمینهای اروپای شرقی قربانی بار آورد، منتها این بار آدمکشان اجازه نامه ای از یهوه در دست نداشتند، ختنه هم نشده بودند!

* * *

در انجیل، چنانکه قبلا گفته شد، خدا بر حسب آنکه خدای عیسی باشد یا خدای پائولوس قدیس (سن پل) که نویسنده تقریباً نیمی از "عهد جدید" و سازمان دهنده واقعی آئین مسیحیت است، دو شخصیتی مخالف یکدیگر دارد. در آن بخش که منعکس کننده برداشتهای فکری و مذهبی پائولوس است رستگاری هر انسان در درجه اول در گرو درجه ایمان او است، و این اصلی است که در مورد تأکید کلیسا قرار گرفته است، در صورتی که در آن بخش دیگری که منعکس کننده نظرات خود عیسی است حتی مسیحی بودن و به عیسی ایمان داشتن نیز برای رستگار شدن شرط اساسی شناخته نشده، بلکه این شرط صرفاً محبت به دیگران و دوست داشتن آنها شناخته شده است. چندین بار در انجیلها قول عیسی نقل شده است که هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او

^{۱۳} - این نوشته تورات یکی از دلایل محکومیت گالیله در محاکمه معروف او در سال ۱۶۱۶ قرار داشت زیرا قضاوت کلیسا با استناد به اینکه یوشع خورشید را از حرکت باز داشته بود نه زمین را، نتیجه گیری کردند که فرضیه گالیله مبنی بر حرکت زمین بر خلاف کتاب مقدس و بنا بر این باطل است.

ساکن است. باز آمده است که اگر کسی ملکوت خدا را با پاکدلی کودکان نپذیرد هیچوقت بدان راه نخواهد یافت (متی، باب نوزدهم، ۱۳-۱۵ مرقس، باب دهم، ۱۵: لوقا، باب هیجدهم، ۱۶ و ۱۷)، ولی دربخش "یهودی" عهد جدید در باره نحوه رابطه یک مسیحی مومن با حکومت و با هیئت حاکمه آمده است که: "از فرمانروایان خود با چنان خلوص و احترامی اطاعت کنید که از مسیح اطاعت میکنید، و این را از راه چالپوسی نکنید، بلکه با این اعتقاد بکنید که مانند غلامان عیسی مسیح از این راه اراده خداوند را بجا می آورید، زیرا که زمامداران جهان جز با اراده خداوند بدین مقام برگزیده نمیشوند" (رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم، ۵)، در صورتیکه در انجیلهای چهارگانه از قول عیسی آمده است که: هیچکس نمیتواند بنده دو ارباب باشد. شما نیز یا باید بنده خدا باشید یا بنده طلا" (متی، باب ششم، ۲۴، لوقا، باب دوازدهم، ۲۲). دو محقق سرشناس آلمانی، اشتاوفر و الرت درباره این تضاد مینویسد که برداشت انجیل در رساله های پائولوس را ملاک قرار دهیم، باید نه تنها نرون دوران خود او، بلکه همه آدمکشان تاجدار تاریخ بعنوان برگزیدگان خدا مورد تقدیس ما قرار گیرند. دربخش "توراتی" عهد جدید آنهایی که باید رستگار شوند پیشاپیش توسط خداوند تعیین شده اند (رساله پائولوس به رومیان، باب هشتم، ۳۰)، در صورتیکه دربخش آن هر کس میتواند با محبت خود را شایسته ملکوت خداوند کند و آنجا که حقیرترین حقیران آسان به ملکوت خدا راه مییابد، ملایان ریاکار هر قدر هم با قوانین شرایع کتاب مقدس آشنا باشند نه تنها بدین ملکوت آسمانی راه نمییابند، بلکه درهای قلمرو خداوند را به روی دیگران نیز میبندند (متی، باب بیستوسوم، ۳۴، لوقا، باب یازدهم، ۵۲، مرقس، باب دوازدهم، ۴۰).

در بخش "یهودی" انجیل، خدا همان خدای خود کامه و قهار و سختگیری است که در تورات متجلی میشود و بعدا نیز او را بصورتی باز هم مطلق تر و مقتدرتر درقرآن میتوان یافت. دراین مورد انجیل آمده است:

"خداوند میفرماید؛ که از یعقوب جانبداری کردم زیرا او را دوست داشتم، اما از برادرش عیسو که توأم با او زانیده شده بود. و به فرعون میفرماید که ترا بهمین منظور به شرارت برانگیختم تا بوسیله تو قدرت خود را نشان دهم و اسم من در سراسر جهان انتشار یابد. یکی از شما به من خواهد گفت: پس دیگر چرا خدا از ما ایراد میگیرد، زیرا کیست که بتواند با اراده او مقاومت کند؟ ولی ای آدم! تو کیستی که از خدا جواب میخواهی؟ آیا کوزه از کوزه گرمیبرد چرا مرا به این شکل ساختی؟ چه میشود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمل کسانی شود که مورد خشم او هستند ولی سزاوار هلاکت نمیباشند، تا بدینوسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را نشان دهد؟ چه میشود اگر خدا بخواهد عظمت و جلال خود را به کسانی که مورد رحمت او هستند و قبلا آنها را برای این جلال آماده کرده است ظاهر سازد؟" (رساله پائولوس رسول به رومیان، فصل نهم، ۲۲ و ۲۳).^{۱۴}

در جای دیگر همین پائولوس تذکر میدهد که "هیچ انسانی نمیتواند خود بخود خدا را بجوید یا بدو گرایش یابد، زیرا این مستلزم آن است که قبلا خدا به او روی آورده باشد". این درست همان برداشتی است که در صدها آیه قرآن منعکس میتوان یافت. بعکس در مواردی متعدد در بخش "عیسانی" انجیل این نظر منعکس است که خود آدمی است که میتواند با محبت خدایا به خویش بخواند. یا سپرس تحلیلگر سرشناس کتاب مقدس در ارزیابی این دو برداشت مختلف انجیل از نقش خدا در زندگی انسانها، مینویسد:

"آنچه پائولوس با تشبیهاتی عالی ولی وحشتناک بیان داشته تا بامروز اعتبار خود را در معتقدات مسیحیت حفظ کرده است. اوگوستینوس قدیس (سن اوگوستن) این اصل عدم اختیار انسان و تقدیر ازلی خداوند را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته است. لوترو کالون نیز چون او، این فرضیه را هسته کنونی مکتب مذهبی خود قرار داده اند. این اعتقاد در این خلاصه میشود که رستگاری یا گمراهی ابدی هر انسان حتی قبل از انعقاد نطفه او مشخص شده است، و در این راستا سرنوشت انسان وابسته به خود او نیست، بلکه صرفا منوط به خشم یا رحمت الهی است."

* * *

^{۱۴} - اشاره بدین نوشته تورات که: "منم که خدای روشنائی و تاریکی، خدای صلح و جنگ، خدای تندرستی و بیماری هستم. هرکسی را که بخوام میبخشم و بر هر کس که بخوام رحمت می آورم. وای بر کسی که بر من مخاصمت نماید. مگر کوزه به کوزه گر میگوید که چرا مرا اینطور ساختی، یا کسی به زن میگوید چه زانیدی؟" (سفر خروج باب سی و سوم، ۱۹ و کتاب اشعیا، باب چهل و پنجم، ۷).

در قرآن، چنانکه قبلا گفته شد، خدا نه خدای هزار چهره تورات است، نه خدای دو شخصیتی انجیل، بلکه خدائی در حد اعلی خود کامه است که اساسا پرسشهایی که میتوانند برای دو آئین توحیدی دیگر مطرح شوند در مورد او مطرح شدنی نیستند، زیرا که در بیرون از این خدا اصولا هیچ واقعیتی و هیچ اختیاری وجود ندارد. هیچ تروخسکی نیست که قبلا در لوح محفوظ او ثبت نشده باشد و هیچ برگی نیست که بی اجازه او از درختی فروافتد. هیچکس جز به فرمان او بدنیا نمی آید و جز به فرمان او نمیمیرد و هر عزتی از او است و هر ذلتی نیز از او است. هر کس رستگار شود او رستگارش کرده است و هر کس هم که به گمراهی رود او گمراهش ساخته است. هر کس که مسلمان شود به خواست او مسلمان شده است و هر کس هم که کافر بماند بخاطر این است که خود خداوند او را کافر خواسته است. خود او است که مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای آنها میگذارد که میباید خطاکار باقی بمانند. وقتیکه باید مردم شهری هلاک شوند خود او بر آنان حرام میکند که از کفر خود توبه کنند، وقتی هم که باید صاعقه غضب خود را بر قومی بفرستد خود او حکام آن قوم را به راه فسق میبرد تا مستحق کفر شوند، و پس از هلاک آنان نیز اقوامی دیگر پدید می آید و آنها را هم یکی پس از دیگری به خاک هلاک می اندازد تا سرنوشت هر قوم عبرت دیگران شود. حتی لباس مردمان به فرمان او برایشان دوخته میشود و خاتمه های یا خیمه های آنان به فرمان او برایشان ساخته یا افراشته میشود. او است که از شاخ و برگهای درختان یا از دامنه های کوههای برای مردم سایبانهایی در برابر تابش خورشید میسازد، او است که باغها و کشتزارها را به مزارع گندم یا تاکستانها و نخلستانها تقسیم میکند، و باز هم او است که برخی از میوه ها را برای خوردن بر بر خی دیگر برتری میدهد.

در سی و دوسوره و بیش از دویست آیه قرآن بطور پیگیر بر همه اینها تأکید نهاده شده است:

خداوند هر کس را که بخواد به گمراهی میکشاند و هر کس را که بخواد هدایت میکند " (ابرهیم، ۴، انعام، ۱۲۵، رعد، ۲۷، اعراف، ۱۵۵، فاطر، ۸، نحل، ۹، سجد، ۱۲، یوسف، ۱۱۰، " هر که را که بخواد فهم میدهد و هر که را که نخواهد نمیدهد " (بقره، ۲۵۵، ۲۶۹، ۳۷۲)، " هر که را که بخواد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میگردد و هر کس را که نخواهد دلش را در پذیرفتن ایمان سخت میکند " (انعام، ۲۵، ۱۰۷، ۱۲۵، کهف، ۵۷، بقره، ۷۰، یونس، ۹۹، و ۱۰۰، جائه، ۳۳)، هر کس را بخواد مشمول رحمت خود میکند و میبخشد، و هر کس را بخواد عذاب میدهد " (آل عمران، ۷۴ و ۱۲۹، مائده، ۱۸)، " هر که را که بخواد عزیز میکند، و هر که را بخواد ذلیل میکند، به هر کس که بخواد همه چیز میدهد و از هر کس که بخواد همه چیز را میگیرد " (آل عمران، ۲۶، اسراء، ۲۱ و ۳۰)، " هر کسی را که خدا ذلیل کند دیگر کسی او را عزیز نمیتواند کرد " (حج، ۱۶ و ۱۸، " خداوند هر کسی را که بخواد فراخ روزی میکند و هر کس را که بخواد تنگ روزی میکند " (رعد، ۲۶، عنکبوت، ۶۲، روم، ۳۷، سبا، ۳۹، نور، ۲۱، ۳۴، ۴۶)، " و ما بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری درجه دادیم تا عده ای از آنها عده دیگری را به خدمت خود گیرند " (زخرف، ۳۲)، " آرزو و توقع بیجا در مزیتی که خدا برای بعضی بر بعضی دیگر قائل شده است مکنید " (نساء، ۳۲)، " بنگر که چگونه بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و البته در آخرت برتری بسیار بیشتری به بعضی بر بعضی دیگر خواهیم داد " (اسراء، ۲۱)، چنین است کار خدا، که هر آنچه خواسته باشد میکند " (آل عمران، ۴۰)، " در کرده خدا چون و چرا نمیتوان کرد " (انبیا، ۲۳)، " هیچ مرد و زن مومن رادارکاری که خدا و رسول او بدان حکم کنند اختیاری نیست " (احزاب، ۳۶)، " هیچ مصیبتی به شما نمیرسد مگر به اذن خداوند " (تغابن، ۱۱)، " هر کس خواستار دنیا باشد متاع دنیا را به او میدهیم - البته بشرط آنکه ما خود چنین اراده کرده باشیم - آنگاه جهنم را نصیب او میکنیم تا با خواری بدان در آید " (اسراء، ۱۸). در موارد متعدد دیگری، تصریح شده است که وقت دقیق تولد و مرگ هر آدمی، کلیه آنچه در فاصله این دو بر او میگذرد پیشاپیش در "لوح محفوظ" خداوند ثبت شده است و به هیچ صورت قابل تغییر نیست:

"به هیچکس مصیبتی نمیرسد مگر آنکه خدا خواسته باشد" (بقره، ۱۰۲)، "برگی از درخت فرو نمی افتد که ما بر آن آگاه نباشیم، و دانه ای در زیر تاریکی زمین نیست هیچ تر و خشکی که در لوح محفوظ ما ثبت نباشد" (انعام، ۵۹)، "و مثقال ذره ای در آسمانها و در زمین نیست مگر آنکه در لوح محفوظ ما نوشته باشد" (سبا، ۳۰، نمل، ۷۴، قمر، ۵۲)، "هیچکس جز به فرمان خدا و وقتی که اجل او معین شده است نمیمیرد" (آل عمران، ۱۴۵، فاطر، ۱۱، انعام، ۲، لقمان، ۳۴)،

"آنانکه باید کشته شوند اگر درختانهای خود هم باشند با پای خود به قتلگاه خواهند آمد" (آل عمران، ۱۵۴)، "همه امور علم، پیش از آنکه اتفاق بیفتد، و بعد از آن، تابع امر خداوند است" (رم، ۴)، "هرچه برای شما پیش آید، یا نفس شما به شما برسد، پیش از آنکه بوقوع پیوندد در کتاب ازلی خداوند مقرر شده است" (حدید،

۲۲)، "ما خود برای هر پیغمبر دشمنانی را از آدمیان و از اجنه و شیاطین برانگیختیم، و البته، اگر نمیخواستیم چنین نمیشد" (انعام، ۱۱۲).

چهار پایان تنها برای این آفریده شده اند که برای حمل و نقل یا پوشش یا تغذیه مورد استفاده آدمیان قرار گیرند و کشتیها برای این ساخته شده اند که مسافرانی که بر آنها سوار میشوند از بابت شکر نعمت بجا آورند. البته دیگر جانداران روی زمین نیز تنها برای بهره آدمیان بوجود آمده اند:

"... همه موجودات زمین را برای بهره شما آدمیان خلق کردیم (بقره، ۲۹)، و اسب و قاطر و الاغ را آفریدیم تا بر آنها سوار شوید (نحل، ۸)، و چهارپایان را آفریدیم تا از مو و پشم آنها بهره ببرید و گوشتشان را بخورید و آنها بارهای سنگین شمارا که جز با مشقت حمل نتوانید کرد از شهری به شهر دیگر ببرند (نحل، ۷). و برای سواری شما کشتی ها را خلق فرمودیم تا چون بر آنها سوار شوید شکر نعمت مارا بجا آورید (زخرف، ۱۲)، و اگر اراده کنیم باد را فرومیشانیم تا کشتیها بر پشت آن از حرکت بایستند (شوری، ۳۳)".

"و ما آب را در اندازه لازم از آسمان بر زمین فرستادیم و آنرا در روی زمین نگاه داشتیم در حالیکه میتوانستیم آنرا از میان ببریم، و به برکت آن برای شما نخلستانها و تاکستانها آفریدیم تا میوه های خوراکی خود را به فراوانی در آنها بیابید. و درختی را نیز رویاندیم که از کوه سینا می آید و برای خوردگان خود میوه ای پرروغن (زیتون) به بار می آورد. و نیز برای شما گاو و گوسفندان را بوجود آوردیم تا شیری را که از پستان آنها بیرون می آید بنوشید و بهره های دیگر ببرید و گوشتشان را نیز بخورید، و بهنگام ضرورت آنها را بکار حمل و نقل خود بگمارید و بر پشتشان، چون بر روی کشتی سفر کنید" (مومنون، ۱۸-۲۲).

در مورد ساده ترین امور زندگی روزمره آدمیان نیز از آنان سلب اختیار شده و حتی در مسائلی مانند مسکن و لباس و خوراک و کشت و کار هیچ سهمی برای خود آنان منظور نشده است: "برای شما لباس خلق کردیم تا از گرما و سرما محفوظ باشید، و برای سکونت دائم شما خانه هارا برایتان ساختیم و برای سکونت موقتتان خیمه هانی را از پوست چهار پایان ترتیب دادیم تا در وقت حرکت سبک باشید، و از پشم و کرک و موی این چهار پایان برای شما اثاثه منزل و متاع های مختلف خلق فرمودیم (نحل، ۸۰)، و در کوهها و جاده ها راههایی برای رفت و آمد شما تعبیه فرمودیم (انبیاء، ۳۱)، و برای حفظ شما از گرما از درختان سایبان ساختیم و نیز دیوارهای کوهها و غارها را برایتان پوششی در برابر آفتاب قرار دادیم (نازعات، ۳۲)، و به زمین قطعاتی مجاور یکدیگر دادیم که یکجا باغ انگور باشد و جانی مزرعه غلات و جانی دیگر نخلستان (رعد، ۳)، و بعضی از میوه هارا برای خوردن بر برخی دیگر برتری دادیم (رعد، ۴)".

آیات متعدد دیگری از قرآن بر این موضوع شگفت آور تأکید نهاده اند که این خودخداوند است که افرادی را به راه راست میبرد تا شایسته رفتن به بهشت شوند، و افرادی را نیز به خطاکاری میکشاند تا آتارا مستحق دوزخ کند، زیرا "و عده خداوند تخلف ناپذیر است که جهنم را از آدمیان و از اجنه پر کند". "ما خود پرده بر دل برخی از افراد نهاده ایم که گوششان بر شنیدن سخن حق سنگین باشد" (انعام، ۲۵، اسراء، ۴۶، اعراف، ۱۰۰)، "مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمها یتان نهاده ایم" (بقره، ۶ و ۷)، "اگر میخواستیم همه مردمان را به راه راست هدایت میکردیم، ولی عده ما تخلف ناپذیر است که جهنم را از اجنه و از آدمیان پر کنیم" (انعام، ۱۲۸ و ۱۴۹، هود، ۱۱۸ و ۱۱۹، اعراف، ۱۷۸ و ۱۷۹، سجده، ۱۳، نساء، ۱۰ و ۱۴، توبه، ۶۸، علق، ۱۵)، "اگر میخواستیم، تمام خلائق را امت واحدی می آفریدیم، لیکن چنین نکردیم تا هر که را خود بخواهد مشمول رحمت خویش کنیم" (شوری، ۸)، "هر کس که خداوند او را به گمراهی رساند، دیگر هیچکس هادی او نشود و پیوسته در گمراهی بماند" (اعراف، ۳۰ و ۱۸۶، نساء، ۱۴۳، زمر، ۲۳ و ۳۶، رعد، ۳۳، غافر، ۳۳، فاطر، ۸، مدثر، ۳۱، شعرا، ۴)، "اگر خدا میخواست اینها مشرک نمیشدند، اما ما خود چشم و دل ایشان را از گرویدن به حق گردانیدیم" (انعام، ۱۰۷ و ۱۱۰)، "... و تا روز قیامت میان آنها دشمنی انداختیم" (تحریم، ۱). به موازات این قانونی که بر آدمیان به صورت فردی حکمفرما است، قانون مشابهی نیز بر زندگی دسته جمعی اقوام و ملل جهان حکمفرما است:

"صاعقه غضب خود را بر سر هر قومی که بخواهیم فرود می آوریم" (رعد، ۱۳)، "... چون بخواهیم اهل دیاری را هلاک کنیم فرمانروایان آنرا وامیداریم تا راه فسق بروند و مستحق کیفر شوند، آنگاه آنها را هلاک میکنیم" (اسراء ۱۶ و ۱۷)، "و حرام است بر هر شهری که باید مردم آن هلاک شوند که آن مردم از کفر خود توبه کنند" (انبیاء، ۹۵)، "بر گردنشان تا زنج زنجیر عذاب نهادیم و راه پس و پیش را بر آنان بستیم و پرده

بر چشمها و دل‌هایشان افکندیم" (یس، ۷-۱۰)، "تند بادی سرکش فرستادیم که هفت شب و هشت روز متوالی بر آنها مسلط بود، و جملگی مانند ساقه نخل خشک شده ای به خاک هلاک افتادند" (حاقه، ۶ و ۷)، "پس آنها را صاعقه آتش در گرفت در حالیکه نه توان گریختن داشتند و نه یار و مددکاری برای خود یافتند" (ذاریات، ۴۴ و ۴۵)، "و برای هلاک آنها صیحه ای از آسمان فرستادیم که همه مانند گیاه خشک شدند" (قمر ۳۱)، "و تنور آتش بر آنها بجوشید" (هود، ۴۰)، "و عذاب خدا به شکل بادی سهمگین بر آنها روی آورد و چون صبح شد جز خانه های ویران از آنها اثری نماند" (احقاف، ۲۴ و ۲۵)، "دیدگانش را بی نور کردیم و گفتیم که اینک عذاب قهر و انتقام مارا بچشید" (قمر، ۳۷ و ۳۹)، "زلزله ای سخت فرستادیم که برای آنان مرگ مسلم بهمراه آورد" (عنکبوت، ۳۷)، "تند بادی خزانی به سوی آنان فرستادیم که بر هرچه میوزید آنرا مانند استخوان میپوسانید" (ذاریات، ۴۱ و ۴۲)، "بر آنان سنگباران عذاب نازل کردیم" (حجر، ۷۳ و ۷۴)، "قسم به آسمان بلند و قسم به روز موعود، که همه اصحاب حدود را کشتیم" (بروج، ۱-۴)، "و جز نوح و اصحابش همه را غرق دریای هلاکت گردانیدیم، و همانا خدای تو خدای رحیمی است" (صافات، ۸۲)، "و قوم لوط را جز اهل بیت او با سنگباران عذاب هلاک ساختیم، و همانا خدای تو توانا و مهربان است" (شعرا، ۱۷۲ و ۱۷۳)، "پس از هلاک اینان اقوامی دیگر پدید آوردیم، و آنها را نیز یکی بعد از دیگری به خاک هلاک انداختیم تا سرنوشت هر قوم را عبرت دیگران قرار دهیم" (مومنون، ۳۱ و ۴۱)، "اصحاب حجر رسولان ما را تکذیب کردند و برای فرار از خطر درکوهها منزل گزیدند، اما ما صبحگاهی آنانرا در همان بالای کوهها صیحه عذاب نابود کردیم" (حجر، ۸۰)، "قوم عاد سرکشی کرد و ما با تندبادی درایام نحس عذاب ذلت را به آنها چشاندیم" (اعراف، ۷۳)، "قوم هود شتر صالح را پی کردند، پس بر آنان زلزله ای فرستادیم که همه را در خانه هایشان از پای در آورد" (اعراف، ۷۴)، "و قوم شعب را چنان هلاک کردیم که گویی هرگز در روی زمین نبوده اند" (هود، ۹۴)، "و نیز اصحاب رس را، و بسیار طوایف و اقوام دیگر را به کیفر کردارشان هلاک کردیم" (فرقان، ۳۸)، "و قارون را با همه ضیاع و عقارش به زیر زمین فرو بردیم" (قصص، ۸۱)، در مواردی متعدد تذکر داده شده است که هدف خداوند از رویدادهای بد یا خوبی که برای مسلمانان میافتد و درک علت آنها برای خود ایشان دشوار است، آزمایش درجه ایمان آنهاست. در صورتی که بارها در قرآن آمده است که ایمان یا عدم ایمان افراد بسته به اراده خود خداوند است و آنان شخصا اختیاری در این باره ندارند. در مورد دوجنگ احد و بدر که اولی به شکست و دومی به پیروزی مسلمانان انجامید گفته شده است: "اگر به شما در جنگ (احد) آسیبی رسید در عوض به دشمنان شما نیز (درجنگ بدر) آسیبی سخت وارد آمد، زیرا ما پیروزی و شکست را بدینجهت در میان مردم میگردانیم که بدانیم آتهائی که ایمان آورده اند کدامند؟ (آل عمران، ۱۴۰) روزی که دو گروه با یکدیگر (درجنگ احد) روبرو شدند آنچه به شما رسید به اذن خدا بود تا بدانند مومنان کیانند و منافقان کدام؟" (آل عمران، ۱۶۶). "و خداوند شما درجنگ بدریاری کرد. در صورتیکه ضعیفانی بیش نبودید... وقتی که تو به مومنان گفتی آیا شما را پس نیست که پروردگارتان سه هزار تن از ملانکه را به یاری شما فرستند، و اگر از او بترسید و بردباری نشان دهید هنگامیکه دشمنان بر شما حمله آورند خداوند پنجهزار ملک دیگر را نیز به کمک شما خواهد فرستاد که بر آنان بتازند، خدا چنین نکرد مگر برای اینکه خبر نکوئی را به شما بشارت دهد تا دل‌هایتان آرام گیرد" (آل عمران، ۱۲۵ و ۱۲۶)،^{۱۵}

"ماقبله ای را که تو پیش از آن بر آن بودی تغییر دادیم تا دریابیم چه کسی از پیامبر پیروی میکند و چه کسی با او به مخالفت برمیخیزد" (بقره، ۱۴۳)، "ما اصحاب کهف را از خواب برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از آن دو گروه حساب مدت درنگ در غار را بهتر نگاه داشته اند" (کوهف، ۱۲)، "و شیطان را بر مردمان تسلط ندادیم مگر برای اینکه بدانیم کیست که به آخرت مومن است و کیست که در آن شک دارد" (سبا، ۲۱)، "اگر خدا میخواست که همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می‌آوردند پس چگونه تو (محمد) میتوانی همه مردم را به اگراه مومن کنی؟ زیرا که هیچکس بی اجازه خداوند ایمان نمی آورد: (یونس ف ۹۹ و ۱۰۰) چگونه می‌خواهی کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنی؟ برای چنین کسی هرگز راهی به هدایت نخواهد بود (نساء، ۹۰). و نوح به قوم خود گفت اگر خدا خواسته باشد شما را گمراه کند، اندرز من به شما سودی نخواهد داشت (هود، ۳۴).... و با همه این تأکیدات مکرر در مکرر که آدمیان کمترین اختیاری در آنچه پیشاپیش برایشان مقدر شده است ندارند، در مواردی قرآن ناگهان راه عوض میکند و برای کسانی که راهی جز راه حق را بر گزیده اند خط و نشان میکشد:

^{۱۵} - موضوع فرستاده شدن ملائک برای کمک به پیغمبران از تورات و انجیل مایه گرفته است. در کتاب دوم سموئیل (باب پنجم، ۲۴) و کتاب مکابیان (باب پنجم، ۲-۴. و باب یازدهم، ۸-۱۰) این رویداد بصورتی مبهم نقل شده است، ولی در انجیل صریحا از قول عیسی گفته میشود که اگر خواسته باشد میتواند از خدا بخواهد که دوازده فوج از ملائک را به یاری او بفرستد (متی، باب بیست و ششم، ۵۳).

"بدترین جانوران در نزد خدا کسانی هستند که تعقل نمی کنند و اگر هم آنان را به کلام حق شنوا کنیم باز روی از آن بر میتابند و بدان اعتراض میکنند" (انفال، ۲۲)، "اگر هم ملائکه را بر اینها بفرستیم یا مردگان از قبرها برخیزند و با اینان سخن گویند، باز ایمان نمی آورند" (انعام، ۱۱۱)، "خدا کافران را فراموش کرد، زیرا که آنان نیز او را فراموش کرده بودند" (اعراف، ۵۱، توبه، ۶۷، جاثیه، ۴۳). در یکی دو مورد حتی تصریح میشود که خوب و بد آدمیان حاصل اعمال خودشان است: "برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده حاصلی نیست" (نجم، ۳۹)، "از سوی خدا برای شما آمده است، هر کسی که آنرا دید به رستگاری رسید و هر کسی که کور ماند درخسران ماند" (انعام ف ۱۰۴).

۱ - موضوع فرستاده شدن ملائک برای کمک به پیغمبران از تورات و انجیل مایه گرفته است. در کتاب دوم سمونیل (باب پنجم، ۲۴) و کتاب مکابیان (باب پنجم، ۲-۴. بواب یازدهم، ۸-۱۰) این رویداد بصورتی مبهم نقل شده است، ولی در انجیل صریحا از قول عیسی گفته میشود که اگر خواسته باشد میتواند از خدا بخواهد که دوازده فوج از ملائک را به یاری او بفرستد (متی، باب بیست و ششم، ۵۳).

علیرغم قدرت مطلقه و همه جانبه ای که قرآن برای خداوند قائل است، گاه همین خداوند به روایت آیات مختلف همین قرآن بصورتی عمل میکند که گویی فقط سخنگوی پیامبر خود و منعکس کننده خواسته های او در مواردی است که خود وی به دلیل حجب یا فروتنی و یا برای احتراز از برخورد های ناخوشایند مایل به ابراز آنها نیست. این موضوع کراراً این پرسش را درپیش آورده است که اگر قرآن پیام آسمانی برای همه مردمان و برای همه دورانهاست چگونه مسائلی که از لحاظ زمانی و مکانی تنها به امور معینی از زندگانی روزمره پیمبر اختصاص دارند میتوانند در آن مطرح شده باشند؟

"ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه خود او اجازه آنرا داده باشد، و بر سفره طعامش منشینید مگر آنکه خود او شما را دعوت کرده باشد. وقتی هم که دعوت به خانه یا به طعام شده باشید زودتر از وقت مقرر نیائید و بعد از صرف طعام پی کار خود بروید نه اینکه برای صحبت کردن باقی بمانید که این کار مایه آزار پیغمبر است هر چند که خود از گفتن آن شرم کند، ولی خداوند از اظهار حقیقت به شما شرمی ندارد (احزاب، ۵۳). هنگامیکه میخواهید پیغمبر را صدا کنید، او را آنطوری صدا بکنید که یکدیگر را میان خودتان صدا میکنند (نور، ۶۳). صدایتان را از صدای پیغمبر بالاتر نبرید و با او به همان بلندی صحبت نکنید که با همدیگر میکنید... آنهائی که پیغمبر را پشت خانه با بانک بلند میخوانند بیشترشان مردمی بیشعور هستند، زیرا برایشان خیلی بهتر است که صبر کنند تا پیغمبر از خانه خارج شود (هجرت، ۱-۵). هنگامیکه پیغمبر از شما میخواهد که جاباز کنید پس جا را برای دیگران باز کنید و زمانی که به شما میگوید بر خیزید پس بر خیزید (مجادله، ۱۲). هرگاه از زنان پیغمبر متاعی را میطلبید از پشت حجاب بطلبید و رسول خدا را نیازارید. پس از وفات او نیز هرگز با همسرانش ازدواج نکنید که این نزد خداوند گناهی بزرگ است. (احزاب، ۵۳)". در جای دیگر در مورد همین زنان پیغمبر، در هنگامیکه با او گله مندیهای زناشویی داشته اند، در قرآن آمده است: "ای پیغمبر، به زنان خود بگو اگر خواهان زینت دنیایی هستند بیایید تا مهریه تان را بپردازم و به خوبی و خوشی آزادتان کنم، اما اگر طالب زندگی اخروی باشید خداوند به شما پاداشی بزرگ خواهد داد، همچنانکه کار ناروای شمارا دو برابر دیگران به کیفر خواهد رسانید، و هر که را شما که مطیع فرمان رسول باشد اجری مضاعف نصیب خواهد کرد. شما ای زنان پیغمبر، بدانید که مانند سایر زنان نیستید. پس با مردان به نرمی و نازکی سخن مگویند و در خانه هایتان بمانید و خدا و رسول او را اطاعت کنید (احزاب، ۲۸-۳۴) و تو ای رسول لازم نیست در همبستر شدن با زنان خود نوبت آنها را مراعات کنی. هر یک از آنها را که مایل بدو نبودی نوبتش را به عقب بینداز و اگر هم بدو مایل شدی دو باره او را نزد خود بخوان. هیچکدام از آنها نباید از خواسته تو ناراضی باشند، بلکه باید همگی به آنچه تو بدانان عطا میکنی رضا دهند (احزاب، ۵۱). برای چه ای پیغمبر از آنچه خدا بر تو حلال کرده برای خشنودی زینت صرف نظر میکنی؟ (تحریم، ۱)"

دو آیه مختلف قرآن حکایت از آن دارند که خداوند نخست به پیامبر خود توصیه کرده است که کسانی که به قصد تبرک به دیدار او می آیند پولی بپردازند تا به مصرف معاش او برسد، ولی چون این کار اگر اکره نشان داده اند خداوند نیز بعداً آنان را از پرداخت این پول معاف کرده است:

"ای رسول، از کسانی که به دیدنت می آیند صدقه دریافت کن تا آنرا پاک گردانی و طهارت بخشی" (توبه، ۱۰۳) ولی چون مراجعه کنندگان از این کار سر باز میزدند، خداوند در آیه دیگری راه عذری در برابرشان میگذازد: "... اگر نمیتوانی چنین کنی بدانید که خداوند بخشنده و رحیم است. آیا اکره دارید که پیش از دیدار خود صدقه ای بدهید؟ در اینصورت ما نیز توبه شما را میپذیریم به شرط آنکه نماز خود را برپا دارید و زکوه خویش را بدهیم و خدا و پیغمبرانش را فرمان بردار باشیم" (محاجه، ۱۲ و ۱۳).

درجانی دیگر، خداوند در اشاره به نیشخند یکی از دشمنان محمد، عاصی بن دائل، که فرزند نیاوردن پیامبر را دلیل بر عقیم بودن او دانسته و محمد را سخت به خشم آورده بود تأکید میکند که این محمدنیست بلکه دشمن بد خواه اوست که خودش عقیم است (کوثر، ۳)، و باز در جانی دیگر خداوند به ابولهب عم پیامبر و همسرش که با محمد دشمنی کرده اند نفرین میکند که: "بریده باد دست ابو لهب، و زنش نیز هیزم کش جهنم باد!" (لهب، ۱-۳).